

دیدگاه ایرانی در جلوه‌گاه فرهنگ جهانگیرش

نوشته‌ی: بُرهان‌الدین یوسفی

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی



اسکن شد

دیدگاه ایرانی جلوه‌گاه فرهنگ جهانگیرش

نوشته‌ی: بُرهان ابن یوسف

از انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر

بنا بست جشن فرهنگ و هنر

آبان‌ماه ۱۳۳۷

☐ ابن یوسف

☐ برهان

☐ دیدگاه ایرانی در جلوه‌گاه فرهنگ جهانگیرش

☐ چاپ نخستین زمستان ۲۵۳۶ شاهنشاهی

☐ دوهزار شماره

☐ چاپخانه وزارت فرهنگ و هنر

☐ تهران

ویژگیهای این نامه از آن نویسنده است

برای شناخت دیدگاه هر مردمی، به شناخت آن مردم نیاز داریم که این شناخت بدون دستیابی به فرهنگ آنان شدنی نیست.

... سرانجام برای رسیدن به شناختی راستین می‌بایست از دیدگاه ویژه‌ی آن مردم آنان را نگریست، شناسایی کرد، شناخت و به‌دوریشان پرداخت.

امید آنکه در این نامه به اینگونه شناخت رسیم و خواننده بتواند خود دآوری راستین باشد...

برای شناخت دیدگاه هر مردمی، به شناخت آن مردم نیاز داریم که این شناخت بدون دستیابی به فرهنگ آنان شدنی نیست.

... سرانجام برای رسیدن به شناختی راستین می بایست از دیدگاه ویژه‌ی آن مردم آنان را نگریست، شناسایی کرد، شناخت و به‌دوریشان پرداخت.
امید آنکه در این نامه به اینگونه شناخت رسیم و خواننده بتواند خود داوری راستین باشد...

دیدگاه یا فرمان سرشتی

دیدگاه (ایدئولوژی) مردم و یا هر کشوری را باید در
خون و سرشت مردمش جستجو کرد که می‌توان گفت:
«دیدگاه فرمان سرشتی است»

این فرمانها گرچه گاه شدنی است که از سوی يك تن و یا گروهی انگشت شمار بازتاب شود باید پذیرفت که گرفته شده از فرمانهای سرشتی گروهی بیشترین و یا نزدیک به همه‌ی مردم می‌باشد.

باید پذیرفت که در رهگذر زندگی هر مردمی، نخست تکدانگانی از آن مردم راه شناسایی پیش گرفته، به شناختی راستین رسیده یا می‌رسند، آنگاه شناخت راستین خود را که با بهره‌گیری از ویژگی‌های فرهنگ خود دست آورده‌اند پاسداری می‌کنند و سپس به رای همگانی می‌گذارند. اگر همگان پذیرایش شدند که راه زندگی و جاویدی پیش می‌گیرد و گرنه گاه در نخستین گام راه مرگ و نیستی می‌پیماید و از میان می‌رود.

در رهگذر سرگذشت جهان، از این نمونه کوشش‌ها، بسیار داریم. آن زمان که اندیشمندان سرزمینی پذیرای اندیشه‌ی تازه‌ایی شدند مردم نیز با گواهی دل و باورهای خود، می‌توانند به‌دآوری آن اندیشه، راه پیشنهادی، دیدگاه و یا هر نام دیگری که بر آن گذارید نشینند. اگر هم‌آهنگ با آوای درون، وجدان و یا باورهای سرشتی‌اشان بود می‌پذیرند و گرنه پذیرای آن نخواهند بود.

بنابراین می‌توان از دیدگاه (ایده‌ئولوژی) برداشتی چنین داشت:

«دیدگاه، فرمان سرشتی رنگ گرفته و پذیرفته شده‌ی»
«بیشترین مردم هر سرزمین یا کشور است.»

فرهنگ چیست؟

از گذشته‌های دور واژه‌ایی برایمان به یادگار نیاکان
پر فر و شکوهمان به‌جای مانده که جهانی را در خود جای داده
است و آن واژه «فرهنگ» است.

خداوندان و پروردگاران دانش و بینش هر مردمی از
فرهنگ برداشتی جدا دارند و هر کدام از این واژه‌ی پر ارج
بازتاب‌ها کرده و می‌کنند.

اگر بر آن باشیم که برداشت‌ها و بازتاب‌های دانشمندان
خودی و بیگانه را از همین يك واژه‌ی ژرف و کهن بازگویم
بی‌گمان نیاز به‌فراهم آوردن نامه‌هایی چند داریم بناچار به‌بازتاب
سفرنگ (تفسیر) این واژه از دید خداوندان و پروردگاران
زبان پارسی می‌پردازیم که گفته‌اند:

«فرهنگ، رویهم دانش و بینشی است که با تن، جان و»
«روان مردم بستگی دارد.»

پایه‌های فرهنگ

فرهنگمداران ایرانی، آنانکه به راستی دل و جان سوی این فرهنگ دارند برایش پایه‌هایی چون:

خاک - خون - اندیشه - هنر - سرگذشت - زبان -
دبیره - (خط) - دین - کیش - نوشته - گفته - فلسفه و بینش
(عرفان) روشن کرده‌اند که در اینجا تنها به یادآوری نام هر کدام
پرداخته‌ایم زیرا می‌خواهیم «دیدگاه ایرانی در جلوه‌گاه فرهنگ
جهانگیرش» را روشن کنیم...

آن زمان که این دیدگاه جلوه نمود می‌توان ردپایش را
در هر کدام از پایه‌های استوار فرهنگ دنبال کرد.

نخستین جلوه‌گاه اندیشه

مولوی، پیر خردمند فرهنگ ایران، با بهره‌گیری از
ویژگیهای خورشید تابناک این فرهنگ و در پرتو تابش پی‌گیر
و جهانی‌اش، با شناخت پایگاه پرفر و شکوه اندیشه‌است که گفته:

«ای برادر تو، همه اندیشه‌ایی

مابقی، خوداستخوان و ریشه‌ایی»

بنابراین، ببینیم نخستین جلوه‌گاه اندیشه از دید فرهنگی

ما چیست؟

شاید بتوان گفت:

«توانایی نیک، نخستین جلوه‌گاه اندیشه‌ایی مردم ماست».

زیست گروهی مردم سرزمین ما، بی گمان همراه با گونه‌ای توانایی نیک بوده است زیرا، در بایگانی دلهای مردم و یا در میان باورهاشان می‌بینیم که این گروه مردم، از آن روزگار که هنوز دبیره (خط) را پدید نیاورده بودند (پیش از تاریخ) و شاید نوشتن نمی‌دانستند. آن زمان که می‌خواستند اندیشه‌های درونی و باورشان را به گویه‌ایی جلوه گر سازند و جاوید نگاه دارند به هنر روی آوردند و دیوار نگاره‌ها از خود بر جای نهادند و سپس سفال‌ها را برای پاسداری اندیشه‌ی خود شایسته دیدند و سفالگری آغاز کردند که، سفال‌های دست آمده از دل زمان در سرزمین اهورایی امان نشان‌دهنده‌ی هنرهای گوناگون و از آن بالاتر اندیشه‌ی پر توان نیاکان سرفرازمان است. امروز با دیدن همان خرده سفال‌هاست که آشکارا می‌توانیم پیام پدران و نیاکان را بر آنچه از دست یغماگران زمانه و پیدادگران خودی و بیگانه بر جای مانده است ببینیم ...

در سفال‌های مانده از باستان با جلوه‌های نیک اندیشه‌ی پایه گذاران فرهنگمان رویاروی هستیم و چهره‌ی زیبای توانایی نیک را آشکارا می‌بینیم.

همانان بودند که خورشید را نماد (سمبول) توانایی نیک آسمانی بشمار آوردند و برایش هستی‌داری و هستی‌بانی شناختند و این شناخت بدانجا کشاندشان که خورشید را نیایش سوی خویش کردند و به کرنش در برابرش ایستادند...

پدیده‌های هنری نخستین نیاکانمان پر است از نشانه‌های خورشید، نشانه‌هایی که به همراه مانده‌های باستانی ما، راه برون مرزها پیش گرفته و به گوشه و کنار جهان رهسپار شده است. چه زیباست که دیگر مردمان نیز با رویی گشاده پذیرایش شده‌اند...

دیوار نگاره‌های مانده از کهن روزگاران نمایانگر این راستی است که ایرانی آریایی همواره دل در گرو توانایی، به‌ویژه توانایی نیک داشته است ما رد پای این جلوه‌ی نیک اندیشه را از دیوار نگاره‌های غارها تا تخت جمشید و پس از آن همه جا آشکارا می‌بینیم.

آن زمان که هنرمندی ایرانی می‌خواسته است تندیس جانوری را بسازد و یا نگاره‌ایی از آن بکشد، همه‌ی کوشش خود را به کار گرفته تا بتواند نمادی‌ترین برداشت را از آن داشته باشد یا به گفته‌ی دیگر تندیس‌ویا نگاره‌ایی نمادین (سمبولیک) بیاورد که در این آفرینش هنری‌اش توانایی جلوه‌ایی آشکار یابد. به نگاره‌های گوناگون گاو، شیر، بز، شاهین و ... مانده از باستان و یا تندیس‌های فراوان کهن روزگاران بنگرید تا جلوه‌ی زیبای توانایی آفریدگارش و اندیشه‌ی آنان را گویا ببینید.

توانایی‌های گوناگون

ایرانی از دل زمان همواره دل در گرو توانایی داشته است. این گروه با پیشرفت اندیشه‌ایی‌اش همواره همراه است. آن زمان که زیستی نخستین داشته دل سوی توانایی آشکار دوخته است. بدآنگاه که به شناختی راستین روی آورده سر به پیشگاه توانایی پنهان گذارده و سرانجام هنگامی که سرفراز به درآمدن خجسته پایگاه زندگی شده توانایی نیک را شناخته و بدان مهر ورزیده است.

چکیده اینکه:

ایرانی توانایی آشکار، نهان و آشکار و نهان را پذیراست

اینك برای شناخت هر يك از آنان جستجویی کوتاه خواهیم داشت.

در اینجا نگاهی گذرا به مثنوی، نامه‌ی پر ارج و مینوی پروردگار فرهنگ پارسی، مولوی می‌افکنیم که ردپای زیست تا زندگی جاوید مردمان را اینگونه زده است.

«از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان سرزدم»

«مردم از حیوانی و آدم شدم

از چه ترسم کی ز مردن کم شدم»

«بار دیگر هم بمیرم از بشر

تا بر آرم از ملایك بال و پر»

«بار دیگر از ملك پران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم»

«مولوی»

از دید مولوی، در آغاز زیستی ابزارِ (حیات جمادی) داشته‌ایم، پس از آن زیست گیاهی (حیات نباتی) را گذرانده‌ایم، آنگاه پا به زیست جانوری (حیات حیوانی) نهادیم، از این پایگاه نیز فراتر رفتیم و آغاز گونه‌ای زندگی مردمی کردیم و از آن پس تکدانگانی راه زندگی راستین پیش گرفته و جاوید شدند.

نیاکان نخستینمان در پشته (فلات) پهناور ایران مردمی ابزار ساز بودند، ابزارهای مانده از آنان نشان‌دهنده‌ی گرایش است که به توانایی داشته‌اند. این گرایش را در زیست گیاهی و جانوری آنان به خوبی می‌بینیم و سرانجام گواه مردمی هستیم که پا از توانایی آشکار بیرون گذارده پذیرای توانایی نهان شده‌اند

که آن‌هم نتوانست اندیشه‌ی جویا و پویایشان را آرامشی دلخواه
بخشد از این‌روست که روی به توانایی نهان و آشکار نهادند و به-
توانایی نیک دل بستند و آن‌را دیدگاه‌ی فرمان‌سرشتی خود دانستند.

توان آشکار

نیروی تن در ترازوی سنجش نیاکانمان برتری ویژه‌یی
داشت از این‌روست که پذیرای مردان نیرومند بودند و می‌دیدند
که می‌توانند در کنار این گروه از توانایان زیستی بهتر داشته باشند.
این‌گونه پذیرش را در پناه شناختی آغازی به‌دست آورده‌اند از
این‌روست که می‌بینیم با پیشرفت اندیشه و نیرومندی درون کم‌کم
از توان آشکار روی بر گرفته به گونه‌ای دیگر از توانایی روی
آورده‌اند.

مانده‌های باستانی ما گواه خوبی برای نشان دادن این
ویژگی است.

توان پنهان

کم‌کم نخستین دوده‌ها یا خانواده‌های ایرانی آریایی
پدید آمد و به دنبال پیدایش این یاخته‌ی زنده نیاکانمان از توان
آشکار روی بر گرفته به جستجوی توان پنهان پرداختند که بتوانند
در پناه‌اش به داشتن گونه‌ای زیست تازه که آسایش روان نیز
بدانها دهد سرافراز شوند.

در این زمان است که نخش (نقش) مادران و پدران
کم‌کم آشکار می‌شود و جوانان نیرومند به این شناخت می‌رسند

که در پناه توان پنهان آنان که از دانش یا گونه‌ایی ینش برخوردارند می‌توانند راهی نو برگزینند، راهیکه به‌رستگاریشان رهنمون می‌شود. از این روزگارست که گونه‌ایی پیشوایی، رهبری و یا هر نام دیگر که بخواهند بر آن گذارید جلوه کرد است.

مادر سالاری و پدر سالاری ارمغان بایسته‌ایست که از این زمان بر ایمان به‌یادبود مانده است.

مادران و پدران پیر و خردمند رهبری و پیشوایی خانواده‌های نخستین را برگرفته گرفتند.

در این زمان بدون گفتگو برای سامان‌دادن به زیست مردمان، پیشوایان و رهبران یا مادر سالاران و پدر سالاران از نیرو و توان آشکار نیز به گونه‌ایی بهره می‌گرفته‌اند. این بهره‌گیری است که کم‌کم مردمان را آماده پذیرش توانایی نیک یا توان آشکار و نهان کرده است.

توان آشکار و نهان

با آگاهی به آنچه گفته شد بستگی توان آشکار و نهان راه را برای پیشرفت مردمان هموار کرده است، پیشرفتی که خود آگاه و ناخود آگاه چشم به‌راهش بوده‌اند.

اگر زمانی مادران و زمانی دیگر پدران بر خانواده یا خاندانی سالاری و رهبری داشته‌اند می‌بایست این رهبری در فراگرد بزرگتر به گونه‌ایی تازه درآید، گونه‌ای که پذیرای همگان باشد، همگانی که می‌توانند دل سوی توانای آشکار و نهان دهند، باید رد پای این رهبری را گرفت تا به دل‌سر گذشت

کهن کشورمان رسید.

در این راه نیاز به دست‌مایه‌هایی فرهنگی داریم .

دردناك و مرگبار است اگر بگوییم:

«به گناه خود گم کردگی دیرین دستان به دست‌مایه‌های»

«کهن کمتر می‌رسد!!»

با این همه میبایست کوشش کرد بناچار در تنگنای پژوهش

به آنچه داریم بس می‌کنیم باشد که در آینده فرزندان برومندايران

بتوانند با شناختی که دست می‌آورند دست به بایگانی‌هایی

پرارچ‌تر از آنچه امروز داریم زنند و از دست آورد نیکشان یاری

گیرند و گوشه‌های تاریك سرگذشت فرهنگمان را روشن کنند.

بگذریم.

پیشوایی، رهبری و یا ... می‌بایست از کانون خانه و

خانواده آغاز شود بنابراین برای یافتن چگونگی رهبری در

کشورمان به بررسی زیست و زندگی در خانه و خانواده میپردازیم

تا پس از آن به خانه بزرگ یا کشورمان رسیدیم...

بنیاد خانه و خانواده

شاید بتوان پذیرفت که پیمان‌ها به‌ویژه پیمان‌های
زناشویی نخستین سنگ بنای خانه و خانواده را می‌گذارند
بنابراین ما نیز پژوهشمان را از این جایگاه آغاز می‌کنیم .
در این راه از بایگانی‌های گوناگون چون :

بایگانی خاک

بایگانی نوشته

بایگانی دل

بهره می‌گیریم .

در بایگانی خاک با مانده‌های باستانی از کهن‌روزگاران

رویارو خواهیم بود که هر کدام پیامی ژرف با خود دارند .
 دریغ و افسوس که از درون خاکی هامان آنگونه که
 شایسته بوده است پاسداری نکردیم باز هم شادیم که دست کم اگر
 دیرپاسداری آغاز کردیم اکنون این سرفرازی را داریم که
 بگوییم فرزندان کنونی ایران سرفرازند که در بایگانی خاک
 ایران با شناختی فراوان به شناسایی می پردازند امید آنکه به
 شناخت راستین رسند و بتوانند پیام زمان پیر را در پیاله‌ی زبان
 پیرارجمان به گوش جان دلدادگان فرهنگ ایران رسانند .
 از بایگانی نامه‌ها نیز شوربختانه نتوانسته‌ایم پاسداری
 کنیم زیرا نامه‌خانه‌ها و گنج‌نامه‌هامان به آتش بیداد بیگانگان
 و به گناه خودگم‌کردگی خودی‌های بدتر از بیگانه سوخته و یا
 به دست اهریمنان به آب شسته شده است تنها سرفرازیم که اکنون
 پاسدار بخش کمی از نامه‌های گذشته هستیم با اینهمه شاید بتوان
 گفت :

هنوز این گنجینه‌ی پیرارج مارا برای یافتن و پیدا کردن
 خودیاری می‌دهد .

بایگانی پیرارج و یا برترین بایگانی که داریم بایگانی
 دلهاست ، دلهایی که از آن به خانه‌ی خدا یاد شده است ، خدایی
 که آفریدگار زیبایی است ، آنگونه زیبایی که مردمان را از
 گناه باز دارد و به برتری‌ها و منش مردمی‌اشان کشاند ...

آنچه در دل‌های پاک ایرانیان ثزاده (اصیل) به جای
 مانده و پاسداری شده است به راستی که روشنگر راه ماست ...
 برای یافتن بنیاد خانه و خانواده از دوبایگانی نامه و
 دل‌ها بهره می‌گیریم .

در نامه‌های کهن ایران و در بایگانی دل‌های مردم سرزمین

ماست که نیاکانمان پنج گونه پیمان زناشویی داشته‌اند که در اینجا به یادآوری نام هریک می‌پردازیم :

۱ - شاه‌زنی و شاه‌مردی

۲ - خودرای زنی

۳ - چکرزنی

۴ - سترزنی

۵ - ایوک زنی

از میان پنج گونه پیمان زناشویی به برترین آنها یا پیمان «شاه زنی و شاه مردی» می‌نگریم و در آن پژوهشی کوتاه و گذرا خواهیم داشت تا ببینیم نیاکانمان در بالاترین و پرجای‌ترین گونه‌ی پیمان زناشویی چه گونه باورهایی داشتند :

شاه‌زنی و شاه‌مردی ، گونه‌ی پیمانی است که از آن به پیمان تن‌وروانی ، پیمان دوجوانی ، پیمان گیتایی مینوی و سرانجام برترین پیمان یاد شده است .

در اینگونه پیمان جدایی راهی ندارد .

هیچکدام از دو همسر را پروانه‌ی گرفتن همسری دیگر

نیست .

پدر ، مادر ، پدران و مادران بزرگ و نیاکان هر کدام که

زنده‌اند می‌بایست در بستن اینگونه پیمان رای دهند .

در برابر این پیمان ، پیمان خودرای زنی نیز دیده می‌شود

که در آن مرد و زن با رای خود می‌توانند گونه‌ای پیمان زناشویی داشته باشند .

زیبایی اندیشه بنگرید که اینگونه هم پیمانان پس از

گذشت زمان اگر توانستند نشانی زیبا از زندگی خود بدست

آورند که پذیرای اندیشمندان خانواده باشد می‌توانند سرفراز

به بستن پیمان شاه‌زنی و شاه‌مردی شوند . . .
از این نخستین جایگاه است که با واژه‌ی شاه آشنا می‌شویم
و خجسته پایگاه شاه‌زن و شاه‌مرد را می‌بینیم ...
پس از برپایی و پایه‌گذاری خانواده است که باردیگر
نخس رهبری آشکار می‌شود و می‌بینیم که در خانواده‌های نژاده
(اصیل) ایرانی شاه‌مرد رهبری را به‌گرفته دارد .
سرانجام از میان شاه‌مردها ، شاه مردان جلوه می‌کند و
رهبری خاندانی را بر دوش می‌گیرد .
از این واژه‌ی شاه‌مردان به روزگار سرگذشتی همان
روزگاری که جلوه‌ی زیبایی‌اش را در شاهنامه‌ی فردوسی می‌بینیم
واژه «شاه» و آنگاه «شاهنشاه» و فرجام کار «شاهنشاهی» را
نمایان می‌بینیم .

باردیگر رد پای اندیشه را می‌گیریم و در بایگانی دلها
سراغش می‌رویم و می‌بینیم گروهی از ایرانیان (شیعیان) که
آیینی تازه پذیرفتند و از چهارده سده پیش تاکنون پیرو آنند
پیشوای خود را «شاه مردان» می‌گویند .

هنوز هم در گروههای گوناگون شناختی (عرفانی) به
این نکته برمی‌خوریم که هر درویشی برنامه‌ی (لقبی) دارد و آن
واژه‌ی «شاه» است . چه زیباست که پیشوای آنان نیز چون
هریک از درویشان سرفراز به داشتن برنامه (لقب) ، «شاه» است
و این برنامه در بالاترین بخش جای دارد چون :

«... علی ، شاه»

درفر هنگ ایران به ویژه زبان کهن و گسترده‌اش از
واژه‌ی «شاه» برای نشان دادن توانایی و برتری نیک یاری گرفته
شده است به واژه‌های :

«شاه راه ، شاه پر ، شاه گفتار ، شاه باز ، شاه نامه ، شاه دژ،»
«شاه پسند ، شاه رگ ، شاه رود ، شاه مرد ، شاه کار و یا شاه بیت»
«شاه غزل و ...»

بنگرید که در هر کدام جهانی از شکوه ، فر ، توان و
برتری نیک یافت می شود .

بهر روی پس از شاه مرد یا شه مرد بیش از همه با واژه
شاه ، شهریار ، شاهنشاه و سرانجام شاهنشاهی برمی خوریم بنابراین
می بایست هر يك از این واژه ها همپای زیست و زندگی مردمان
گونه ای زندگی یافته باشد .
به رهبری باز گردیم ...

روزگاری رهبر و پیشوا تنها توانای آشکار بود و توان
آشکار نتوانست اندیشه ی جویا و خواست آنان را آرامش
دلخواه بخشد .

زمانی رهبری به توانایی پنهان انجامید . شاید بتوان
گفت گرینش و یا پیدایش اینگونه رهبری بدنبال نیاز مردمان
بود چه می دیدند که پیران سالخورده ی هر گروه با بهره گیری
از آموزش گوناگون به درمان تن و روان آنان و کودکانشان
پرداختند و یا ابزار آسایش و آرامشان را فراهم می کردند از
اینجاست که پای گونه ای رهبری اندیشه ای به میان می آید و
رهبر از میان اندیشمندترین مردم پدید می آمده است .

فرجام نیک اینگونه اندیشیدن روی آوری نیاکانمان به
رهبری نهان و آشکاراست بدانگونه که می توان گفت رهبری
را در :

«توانایی نیک»

یافتند و این آغاز زندگی راستین آنان به شمار می آید،

آنگونه زندگی که به آنها هم آهنگی و دیدگاه یگانه داده و شاهنامه‌ی فردوسی، نامه‌ی دیدگاهی ایران بهترین جلوه‌گاه آن زندگی است.

آفریننده و آفرینش

سرگذشت سازان بیگانه به ویژه یونانیان و رومی‌ها، آنها که نوشته‌هاشان پاسداری شده است، همانان که پیشوای ویرانگران اندیشه و خداوندان نبرد اندیشه‌اند به پیروی از باورهای خود و مردم روزگارشان برای نیاکانمان نیز باورهایی همانند خود روشن کرده، پذیرفته و بازتاب نموده‌اند!! پیروان آنان نیز پوینده راهی هستند که رهروش همانان بودند و وشوریختی اینجاست که گروهی دانشمند خود گم کرده‌ی ما نیز پذیرای گفته‌ی واندیشه‌ی همان بیگانگان شده باورهای آنان و یا ساخته و پرداخته‌ی اندیشه‌ی مزدوران‌شان را چون دست‌مایه‌هایی پراچ در دسترس هم‌میهنان خود نهاده‌اند و فرزندان ما نیز بی‌چون وچرا پذیرای این گفته‌ها و نوشته‌های واژگونه شده‌اند با اینهمه باید گفت:

اگر به دآوری راستین بنشینیم می‌بینیم که نیاکانمان از سرچشمه‌ی زمان تاکنون یگانه‌پرست‌اند»

ایرانی آریایی برای نخستین‌بار در جهان دل به مهر آشکار بسته هستی‌دار و هستی‌بانش دانسته است.

آیا دانش کنونی جهان توانسته است گامی از این فراتر بردارد؟

راستی اگر خورشید هستی‌بخش يك دم پرتوافشان نباشد

باز هم هستی داریم؟!

ایرانی آریایی چه زود به شناخت مهر پنهان رسید، همان
مهریکه خورشید جلوه‌ی آشکار آسمانی‌اش در روز، ستارگان
و ماه در شب و آتش نماد (سمبول) زمینی آن است و هر کدام
بخشی از ویژگیهای مهر را در خود دارند ...

نیاکان سرفرازمان را شاید بتوان نخستین مردمی در جهان
به‌شمار آورد که به ارزش زمان پی بردند و برایش نمادی
(سمبولی) داشتند که زروان یا زمان بی‌پایان بود ...

مادران و پدرانمان سرانجام به راهنمایی اندیشه و خرد
به جهان پرشکوه فلسفه و شناخت راه یافتند و ایزدی یکتا بنامگانه
(عنوان) اهورا شناختند و به نیایش و ستایش‌اش پرداختند و
در کنارش فرشتگانی پارسا دیدند که هر کدام بخش‌هایی از
ویژگیهای یزدان را دارا بودند و پاسدار .

تزدیک به چهارده سده پیش بادیدگاهی نورویاروی شدند
که همانندی فراوان با دیدگاه درونی‌اشان داشت و پذیرایش
شدند .

سرانجام پدران ما بودند که به خود خدایی رسیدند و این
شناختی ژرف از یگانه‌پرستی آنان به شمار آمد و یگانگی آنان
با هستی هستا و یا به گفته‌ی دیگر نشانی از هم‌آهنگی و یگانگی
منش آنان با آفرینش بود که گفتند :

«به خدا تو خود خدایی»

«اگر اندکی خود آیی»

«مولوی»

نیاکانمان بر این اندیشه بودند که یزدان را صد (صد) و یک
نام است که ویژگیهایش در آنها جایگزین شده است .

سدويك نام يزدان چنين است :

ايزد - توانا - آگاه - دارنده - بي آغاز - بنياد هر
چيز - ژرف ترين - پيشرو - فراز ترين - پاك ترين - با همه چيز -
پيوسته به همه چيز - ناپيدا - دوست همه ياب - راست - دست گير -
خود آفريده - آفريننده - پاك - افزاينده - وياننده - پرورنده -
نگهدار - پديدار - بي چهر - استوار ترين - مينو ترين - دوست
داشتني ترين - هستي بي پايان - فرادار بهترين سپاس - اميد و
آرزو - نيكفر - رنج زدا - رنج زدا ترين - جاودان - فرازنده -
بر دبار - جستجو شده - بخشاينده - بزرگ - ناتواني ناپذير -
بي نياز - دور دارنده - تباهي - فريخته نشدني - فريب ندهنده -
بي مانند - كامروا - فرمان روا - يگانه - فراموش نكننده -
آمار گر - شنونده - بي ترس و بيم - بي آزار - سرافراز ترين -
هميشه يكسان - آفريننده جهان مينويي - آفريننده گيتي -
پنهان (نهفته) - پديد آورنده آتش از هوا - پديد آورنده
آتش از آب - پديد آورنده هوا از آتش - پديد آورنده هوا از
آب - پديد آورنده گرد باد - پديد آورنده آتش از گوگرد -
پديد آورنده هوا در همه جا - سرچشمه آبها - پديد آورنده
خاك از آتش - پديد آورنده خاك از هوا - پديد آورنده
خاك از آب - سازنده سازندگان - سازنده ساخته نشده - سازنده
آنچه سازنده سازد - نابود كننده نابود كنندگان - نابود كننده
پديده ي نابود كنندگان - بيگمان - بي زمان - بي خراب -
هميشه هوشيار - نگهدار تن - ميانه رو - پيروز - چيره -
آفريننده بزرگ دانا - دارنده - نيرو بخش جهان بالايي -
نيروي نو كننده جهان بالايي - نگاهدار همه - آورنده همه -
فرمانرواي جهان - بخشنده - دهنده - روشني دهنده - فرهمند -

نیکوکار - داور - رستگاری دهنده - رسایی بخش و اوست که اوست یا کسیکه بخودی خود پیدا شده .

آفرینش جهان

بنابر آنچه در بایگانی دلها و نوشته‌ها آمده است از دیدگاه فرهنگ ایران، آفریننده‌ی یکتای جهان، هستی آشکار را در شش هنگام پدید آورد ، اوستا و شاهنامه‌ی فردوسی دو نامه‌ی پرارج ایرانی بازگو کننده‌ی ویژگیهای آفرینش جهان در شش گاه می‌باشد.

شش گاه آفرینش جهان زمانهایی که هنوز ایرانیان زرتشتی باورش دارند و دل بدان بسته و به بزرگداشت آن آیین‌هایی ویژه برپای دارند چنین است :

- ۱- میدیوزرم روز آفرینش آسمان ۱۵ اردیبهشت
 - ۲- میدیوشم روز آفرینش آب ۱۵ تیر
 - ۳- پتیه شمیم روز آفرینش زمین ۳۰ شهریور
 - ۴- ایاسرم روز آفرینش گیاه ۳۰ مهر
 - ۵- میدیارم روز آفرینش جانوران ۲۰ دی
 - ۶- همسپتدم روز آفرینش مردمان واپسین روز سال
- نیاکانمان برای همسپتدم یا روز آفرینش مردمان که واپسین روز سال است ارجی فراوان می‌شناختند و گروهی برین اندیشه‌اند که برگزاری نوروز یکی از انگیزه‌هایش این است که در این روز به شکوه پایان آفرینش جهان که هم‌آهنگ با آفرینش نخستین کس از مردمان است باید جشن گرفت و نوروز را می‌توان جشن زایش مردمان نیز به‌شمار آورد.

این زمانها در نامه‌ی کهن ایران اوستا، در شاهنامه و در نامه‌ی ابوریحان بیرونی یکسان آمده است.

آفرینش مردم

گفتیم که به‌باور نیاکانمان جهان در شش‌گانه پدید آمده است که پایان آفرینش جهان با آفرینش نخستین کس از مردمان همراه می‌باشد.

اینک به بررسی این نکته پردازیم که از دیدگاه فرهنگ ایران نخستین آفریده‌ی جهان کیست؟
نامه‌ی پراج ایرانی، اوستا از میان مردمان نخستین آفریده را «کیومرس» می‌داند.
بلعمری در برگردان «تاریخ طبری» پیرامون کیومرس گفته است :

«مردمان را اختلاف هست به‌گاه کیومرث و هرکسی»
«چیزی همی‌گویند. گروهان (گروه) عجم ایدون گویند که»
«او آنست که آدمش خوانند. و خلق ازوست و او را گل‌شاه»
«خوانند زیرا که از گل آفریده است و برگل پادشاهی کرد»
«... کیومرث و آنکده جفتش مشی و مشایه بودند...»
به‌جاست که یادآور شویم اوستا کیومرس را پادشاه می‌داند و پروردگار سخن‌پارسی، فردوسی در شاهنامه نیز چنین آورده است :

«پژوهنده‌ی نامه‌ی باستان
که از پهلوانان زند داستان»

«چنین گفت کآیین تخت و کلاه

کیومرس آورد و او بود شاه»

بنابر آنچه یاد شد، ایرانی به فرمان خون و سرشت خویش، پذیرای آن استکه کیومرس نخستین مرد جهان است و سرانجام هموست که برای سامان دادن به کار جهان شاهی آغاز کرده است...

و این درست زمانی استکه نیاکانمان زیستی نخستین داشتند و در غارها به سر می بردند.

«کیومرس شد بر جهان کدخدای

نخستین به کوه اندرون ساخت جای»

فراهم آوردن ابزار زیست

خانه و جایگاه، پوشاک و خوراک نیاز نخستین مردمان است. در رهگذر سرگذشت ایران و در نامه‌ی دیدگاهی‌اش شاهنامه آشکارا می بینیم از کیومرس که نخستین شاه است گرفته تا دیگران هر کدام گونه‌ایی به فراهم آوردن ابزار زیست مردمان پرداخته پدید آورنده‌ی آسایش آنان شده‌اند.

گفتم که کیومرس برای نخستین بار در کوه جایگزین شد و خانه کرد و مردم نیز با او همراه بودند.

در آنجا که برای نخستین بار سخن از پوشش مردمان پیش می آید فردوسی می گوید که کیومرس هم آهنگ بایارانش از پوست پلنگ پوشش فراهم کرد و پوشیدند و بدینگونه پس از جایگاه نیاز دیگر مردمان یا پوشاک به گونه‌ایی نخستین برآورده شد.

« سر بخت و تختش برآمد به کوه
پلنگینه پوشید خود با گروه »

کیومرس به کار پرورش مردمان دست زد. پوشیدنیهای
دیگر پدید آورد و خوراکهای نو و تازه که بی گمان دیگر نیاز
مردمان بود ...

« ازو اندر آمد همی پرورش
که پوشیدنی نو بد و نو خورش »

کیومرس بیش از سی سال شاهی کرد، در این زمان
گذشته از فراهم آوردن ابزار زیست آنان به گونه‌ایی آموزش
نیز پرداخت چه برای نخستین بارست که در رهگذر زندگی
مردمان به برگزاری نماز برمی‌خوریم بنابراین سخن فردوسی
نشان دهنده‌ی این راستی است که می‌توان کیومرس را نخستین
پیشوای دینی نیز به‌شمار آورد زیرا در چگونگی گزارش
زندگینامه‌ی کیومرس می‌گوید :

« به رسم نماز آمدندیش پیش
از آن جایگه بر گرفتند کیش »

از دیرگاهان ایرانی دل به آتش داشته و روی بدان که
در آتش بخشی از ویژگیهای خورشید جهان تاب و هستی بخش
دیده و آنرا نمادی آشکار از مهر پنهان دانسته است .
و هوشنگ شاه پیشدادی کسی است که گویند او آتش
پدید آورد و پاسداریش کرد .

« یکی روز شاه جهان سوی کوه
گذر کرد با چند کس هم گروه »

« پدید آمد از دور چیزی دراز
 سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز »
 « دوچشم از بر سر چو دوچشمه خون
 ز دود دهانش جهان تیره گون »
 « نگه کرد هوشنگ با هوش و سنگ
 گرفتش یکی سنگ و شد تیز چنگ »
 « به زور کیانی رهانید دست
 جهانسوز مار از جهانجوی جست »
 « برآمد به سنگ گران سنگ خرد
 همان و همین سنگ بشکست گرد »
 « فروغی پدید آمد از هردو سنگ
 دل سنگ گشت از فروغ آذرنگ »
 « نشد مار کشته ولیکن ز راز
 ازین طبع سنگ آتش آمد فراز »
 « جهاندار پیش جهان آفرین
 نیایش همی کرد و خواند آفرین »
 « بگفتا فروغیست این ایزدی
 پرستید باید اگر بخردی »
 « شب آمد برافروخت آتش چوکوه
 همان شاه در گرد او با گروه »
 « یکی جشن کرد آن شب و باده خورد
 سده نام آن جشن فرخنده کرد »
 یکی دیگر از کوشش‌های پیراج هوشنگ شاه‌پیشدادی
 که بی‌گمان نه برای مردم روزگارش که برای جهان و جهانیان
 سودمند است شناخت آهن و آب کردن آن است.

« نخستین یکی گوهر آمد به چنگ
به آتش ز آهن جدا کرد سنگ »
« سرمایه کرد آهن آبگون
کز آن سنگ خارا کشیدش برون »
هوشنگ شاه پس از شناخت آهن و آب کردنش به نیاز
بی چون و چرا ی دیگر مردمان پرداخت و آن فراهم آوردن آب
بود.

به سخن فردوسی گوش دهید که چگونه این رویداد را
باز می گوید :

« چه شناخت آهنگری پیشه کرد
از آهنگری ، اره و تیشه کرد »
« چو این کرده شد، چاره ی آب ساخت
ز دریا به هامونش اندر فراخت »
« به جوی و به رود آبها راه کرد
به فر کیی ، رنج کوتاه کرد »
کار فراهم آوردن خوراک با آغاز کشاورزی به راه
تازه پی می افتد و باز این راه به دست هوشنگ شاه گشوده می شود
و آنچه سودمندست به کشت می گذارد :

« چراگاه مردم بدان بر فرود
پراکند پس تخم و کشت و درود »
بنابراین می بینیم که با این کار نه تنها به فراهم کردن
خوراک مردم پرداخته است که خوراک دام را نیز آماده می سازد
و می توان گفت باز هم همان هوشنگ شاه است که بنیاد کشاورزی
می ریزد .
هوشنگ شاه در کار فراهم آوردن ابزار زیست مردم

بس کوشاست زیرا می بینیم بدانچه کرده خشنود نیست از اینرو
به شکارورزی نیز پرداخته است تا بتواند نشان دهد که از پاره یی
جانوران نیز می توان برای گذران زیست بهره گرفت و یا در
برابر درندگان پایداری کرد :

« بدان ایزدی فر و جاه کیان »

ز نخجیر گور و گوزن ژیان «
هوشنگ شاه پیشدادی را نیز می توان پایه گذار
دام پروری دانست چرا که هموست که به پرورش دام می پردازد
و از آنان بهره می گیرد :

« جدا کرد گاو و خر و گوسپند

به ورز آورید آنچه بد سودمند »

تا روزگار شاهی هوشنگ هنوز مردم تنها پوشش شان همان
پوست پلنگ بود . در این روزگارست که به خواست و راهنمایی او
پوست پویندگانی که پشم و مویی زیبا و نیکو داشتند کنده شده
به کار ساختن پوشاک رفت و باز برای نخستین بارست که سخن از
چرم سازی به میان می آید ،

گوش کنید :

« ز پویندگان هر چه مویش نکوست

بکشت و ز سرشان بر آهیخت پوست »

« چه روباه و قاقم چه سنجاب نرم

چهارم سمورست کش موی گرم »

« برین گونه از چرم پویندگان

پوشید بالای گویندگان »

به خجسته روزگار شهر یاری تهو رس (طهمورث)
کار سامان دادن به زیست مردمان دنبال می شود . از ویژگیهای

این روزگار پشم‌بافی، رام کردن پاره‌یی از جانوران و سرانجام پدید آمدن گونه‌یی نوشته را باید یاد آورد.

ما در رهگذر شاهنشاهی دیر پایمان همواره به گونه‌یی بستگی شاه و مردم برمی‌خوریم. در روزگاران نخستین می‌بینیم که شاهان ما همواره در اندیشه‌ی آنگونه آفریدگاری و سازندگی هستند که ابزار زیست مردمان را به بهترین گونه‌یی فراهم آورند تا سرانجام بتوانند آنان را برای درآمدن به فرخنده پایگاه زندگی آماده سازند.

همانگونه که پیش از این یادآور شدیم پوشش یکی از نیازهای نخستین مردمان است که می‌باید به گونه‌یی فراهم می‌شد. به گاه زندگی تهمورس شاه، شاه پیشدادی می‌بینیم که به گفته‌ی فردوسی که او نیز از خداینامه‌ها، کارنامه‌ها و سرانجام شاهنامه‌های کهن که در دسترس داشته بهره گرفته تهمورس شاه نخستین کسی است که بهره‌گیری از پشم گوسپند را برای فراهم آوردن گونه‌ایی پوشش به مردم آموخته است و از این راه به یاری آنان شتافته.

«پس از پشت میش و بره پشم و موی

برید و برشتن نهادند روی»

«به کوشش از آن کرد پوشش به جای

به گستردنی هم بد او رهنمای»

می‌بینیم که گذشته از روش به کارگیری پشم، تهمورس است که بافندگی و رشتن پشم را نیز یاد داده است.

بی‌گمان بهره‌گیری از جانوران و به کارگماردن آنها نیز یکی از پیروزیهای مردمان است و شاهنامه‌ی فردوسی این پیروزی را از آن شاه تهورس می‌داند.

«ز پویندگان هر كه بد تیزرو
 خورش كردشان سبزه و كاه و جو»
 «به چاره بیا وردش از دشت و كوه
 به بند آمدند آنكه بدز آن گروه»
 «ز مرغان همان آنكه بد نيك ساز
 چو باز و چو شاهین گردن فراز»
 «بیاورد و آموختنشان گرفت
 جهانی بدو ماند اندر شگفت»
 «بفرمودشان تا نوازند گرم
 نخوانندشان جز به آواز نرم»
 «چو این کرده شد ماکیان و خروس
 كجا برخروشد كه زخم كوس»
 «بیاورد و يكسر چنان چون سزید
 نهفته همه سودمندی گرید»
 سرانجام بزرگترین رویداد جهان رخ می دهد و به
 روزگار شاه تهورس كه به او برنام (لقب) دیوبند نیز داده اند
 نوشتن پدید می آید.
 و دیبره (خط) بنیاد نهاده می شود.
 و این هنر را دیوان به بزرگداشت تهورس و به پاس
 گذشت بی ماندش به او یاد دادند كه او نیز به آموختن مردم
 پرداخت.
 فردوسی این رویداد شادی بخش را اینگونه باز می گوید:
 «نبشتن به خسرو بیا موختند
 دلشرا به دانش برافروختند»
 و زیبا اینجاست كه پس از پدید آمدن هنر نوشتن به

روزگار تهورس و آموختن این هنر به مردمان تو گویی
بزرگترین خویشکاری (وظیفه) تهمورس پایان یافت و او به سرای
جاوید شتافت و نام نیکش همواره به جای ماند.

یکی از روزگاران درخشان سرگذشت ایران زمین هنگامی
است که جمشید پیشدادی فرزندی برومند تهورس شاه به ایران
فرمانروا می شود.

در این خجسته روزگار نیز کوشش های راستینی انجام
می گیرد و کار زیست مردمان به بهترین گونه ای دنبال می شود.
در آغاز سرگذشت جمشید، شاه پیشدادی با نکته ای بس
بزرگ رودررویم و آن اینکه جلوه ی زیبای فره ایزدی و فره
شاهنشاهی را آشکارا می بینیم و با فره ی رویارویم که پایه ای
استوار از شاهنشاهی ماست.

«کمر بست با فر شاهنشهی

جهان سربسر گشت اورا رهی»

در رهگذر زندگی جمشید شاه به نکته ای دیگر
برمی خوریم و آن پیشوایی آشکار و نهان است که پیش از این
بدان گوشزد می کردیم.

فردوسی این پیشوایی و رهبری را اینگونه باز گفته
است:

«منم گفت با فره ایزدی

همم شهریاری و هم موبدی»

در اینجا با فر ایزدی برمی خوریم که نخستین پایه ی
شاهنشاهی است و سپس به دو واژه ی شهریاری یا توان آشکار
و موبدی یا توان پنهان رویارویم و این یگانگی و هم آهنگی
دو نیروی آشکار و نهان را نمایشگرست که با فره ایزدی هم آهنگ

شده و فرمانروایی راستین را پدید آورده است، آنگونه
فرمانروایی که در فرهنگ ما از آن به توانایی نیک یاد شده است.
بنابراین اگر می‌بینیم که ایرانی یکی از بزرگترین و
پرفروشکوه‌ترین کاخهای نیاکانش را به نام جمشید نام گذاشته
و «تخت جمشید»ش خوانده است بزرگداشتی است که از این
پیشوای آشکار و نهان خود به جای آورده .

جمشید شاه مرد نبردست از اینرو می‌بینیم که به ساختن
ابزاری پرداخته که ایرانیان را در برابر دشمن نگاهداری کند.
باز هم می‌بینیم که شکوه پاسداری مردمان چگونه‌چهره
می‌نماید. جمشید برای مردم کشورش خود، زره و جوشن می‌سازد:

«به فرکی نرم کرد آهنا

چه خود وزره کرد و چون جوشنا»

و ابزار نبرد نیز در دستشان گذارد :

«چو خفتان و تیغ و چو بر گستوان

همه کرد پیدا به روشن روان»

در این روزگار می‌بینم که باز هم نیاز به داشتن پوشش
بهتر برای مردمان هست از اینروست که جمشید شاه می‌اندیشد که
مردمان بایستی جامه بپوشند، پس برای نخستین بار کتان و ابریشم
به کار گرفته می‌شود و سرانجام می‌بینیم که به‌خواست جمشیدشاه
مردم جامه‌های کتانی، ابریشمی، دیبا و پوست خز می‌پوشند:

«دگر پنجه اندیشه‌ی جامه کرد

که پوشند هنگام بزم و نبرد»

«ز کتان و ابریشم و موی و قز

قصب کرد پرمایه دیبا و خز»

«یاموختشان رستن و تافتن
به تار اندرون پود را بافتن»
«چه شد بافته شستن و دوختن
گرفتند ازو یکسر آموختن»

یکی از ویژگی‌های فرمانروایی وسامانگری (مدیریت)
گروه‌بندی (طبقه‌بندی) و بخش کردن (تقسیم) کارست از
اینروست که آشکارا این ویژگی را در رهگذر زندگی پرشکوه
جمشید شاه پیشدادی می‌بینیم.

به خجسته روزگار او مردمان در چهار بخش جایگزین
شدند که هر کدام خویشکاری جداگانه‌ای داشتند و هم‌آهنگ
با یکدیگر برای پیشبرد کشور و آسایش مردمان کوششی‌پی‌گیر
دنبال می‌کردند.

مردم در چهار گروه پرستندگان یا نیایش‌گران، شیر
مردان رزمنده و جنگاور یا سپاهیان، کشاورزان و سرانجام
دست‌ورزان یا پیشه‌وران جایگزین شدند.

پرستندگان یا نیایش‌گران که از آنان به کاتوزیان یاد
شده است به کارهای دینی مردم سرو سامان می‌دادند.

شیرمردان رزمنده و جنگاور، ایران سپاه را فراهم
می‌آوردند و کارشان پاسداری از ایران وهستی کشور و مردمش
بود و از آنان به نیساریان یاد شده است.

دو گروه دیگر کشاورزان و دست‌ورزان یا پیشه‌وران‌اند
که هر کدام از آنان به گونه‌ایی راه سازندگی پیش گرفتند و به
فراهم آوردن ابزار زیست سرفراز خود و دیگران پرداختند.

فردوسی پروردگار سرگذشت کهن ایران در این باره
چنین گفته است:

«ز هر پیشه‌ور انجمن گرد کرد
 بدین اندرون نیز پنجاه خورد»
 «گروہی کہ کاتوزیان خوانیش
 بہ رسم پرستندگان دانیش»
 «جدا کردشان از میان گروہ
 پرستندہ را جایگہ کرد کویہ»
 «بدآن تا پرستش بود کارشان
 توان پیش روشن جہاندارشان»
 «صفی بردگر دست بنشانند
 ہمی نام نیساریان خواندند»
 «کجا شیرمردان جنگ آوردند
 فروزندہی لشکر و کشورند»
 «بہ ورزی سہ دیگر گرہ را شناس
 کجا نیست برکس ازیشان سپاس»
 «بکارند و ورزند و خود بدروند
 بہ گاہ خورش سرزنش نشوند»
 «تن آزاد و آباد گیتی بروی
 برآسودہ از داور و گفتگوی»
 «چہارم کہ خوانند آہنو خوشی
 همان دست ورزان با سرکشی»
 «کجا ہمگان کارشان پیشہ بود
 وز آنسان ہمیشہ پراندیشہ بود»
 «ازین ہریکی را یکی پایگاہ
 سزاوار بگزید و بنمود راہ»

« که تاهر کس اندازه‌ی خویش را
ببیند بداند کم ویش را »

پادشاهان ایران هر کدام به گونه‌ای در اندیشه‌ی پیشبرد
مردمان به سوی توانایی‌های نیک هستند . گاه به آنگونه کوششی
می‌پرداختند که به روان مردم آسودگی دهند و زمانی نیز به
فراهم آوردن نیازهای زیستی‌اشان می‌پرداختند .
به روزگار جمشید پادشاه پیشدادی ما با هر دو گونه کوشش
سازنده‌ی او رویارویم .

یکی از کوششهای با ارزش جمشیدشاه بنیاد ساختمانهای
گوناگونی است که با فراهم آوردنشان آسودگی مردم را در پی
داشته است . ساختن خشت ، دیوار ، خانه ، گرمابه و کاخهای بلند
نمونه‌ای از دستورها و فرمانهای سازنده او در کار فراهم آوردن
آسودگی مردم است :

« هر آنچه از گل آمد چه بشناختند
سبك خشت را کالبد ساختند »
« به سنگ و به گچ ، دیو دیوار کرد
نخست از برش هندسی کار کرد »
« چو گرمابه و کاخهای بلند
چه ایوان که باشد پناه از گزند »

به روزگار شادی بخش جمشیدشاه ، او به شناخت گوهر
و شیرهی گیاهان خشبو دست یافت .

یاقوت ، زر و سیم و بیجاده (سنگی با ارزش) شناخته شد
و مردم به لادن ، کافور ، مشک ، گلاب و دیگر خوشبوها رسیدند و از
هر کدام به هنگام ویژه‌ای بهره گرفتند که روانشان را نیز
شاد می‌کرد .

«به چنگ آمدش چند گونه گهر
 چو یاقوت و بیجاده و سیم وزر»
 دگر بویهای خوش آورد باز
 که دارند مردم به بویش نیاز»
 «چولادن، چو کافور و چون مشک ناب
 چو عود و چه عنبر چو روشن گلاب
 فردوسی پایه گذار پزشکی را جمشید شاه می داند گوش
 کنید می گوید :

«پزشکی و درمان هر دردمند
 در تندرستی و راه گزند»
 «همان رازها کرد نیز آشکار
 جهانرا نیامد چنو شهریار»
 بهره گیری از آب های روان و آبیاری که به روزگار
 پیشین آغاز شده بود پی گیری می شود و به زمان جمشید شاه برای
 بهره برداری بیشتر از آب ها کشتی سازی پدید می آورد تا مردمان
 با بکار گرفتن کشتی ها بیش از پیش به آسودگی زیست دلخواهشان
 را بگذرانند :

«گذر کرد از آن پس به کشتی بر آب»
 اگر مردمان کنونی ما هنوز هم بارگاه پرفر و شکوه
 داریوش بزرگ و شاهنشاهان پس از او را در مرو دشت پارس
 «تخت جمشید» می خوانند چندان دور از اندیشه نیست زیرا
 فردوسی نیز بر آن است که جمشید نخستین پادشاهی است که پس
 از آنکه به راستی ابزار زیست آسوده ی مردمان را فراهم آورد
 در آیین ویژه ای بر تخت پادشاهی می نشیند و این آیین از او
 بر جای ماند ...

«به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت»

* *

«جهان انجمن شد بر تخت او
فرومانده از فرهی بخت او»

اگر امروز هم ایرانیان به برگزاری آیین شکوهمند
نوروزی می‌پردازند گذشته از یادآوری رویدادی بزرگ که
پایان کار آفرینش و پدید آمدن مردمان است، بر آن اندیشه‌ایم
که در این روز جمشیدشاه بر تخت پادشاهی ایران نشست و بزرگان
ایران آن روز را نوروز خوانند و هنوز هم نوروز را نوروز
جمشیدی می‌گویند.

«به جمشید بر گوهر افشاندند
مرآن روز را روزنو خواندند»
«سر سال نو هرمز فرودین
برآسوده از رنج تن دل زکین»
«بزرگان به شادی بیآراستند
می‌وجام و رامشگران خواستند»
«چنین روز فرخ از آن روزگار
بماند از آن خسروان یادگار»

یکی از آرزوهای دیرین مردمان پرواز به سوی بلندی
و کیهان بوده است. بنابراین اگر می‌بینیم که این آرزورا برای
نخستین بار جمشیدشاه به گونه‌ای فرجام می‌رساند چندان
شگفت‌انگیز نیست زیرا هموست که می‌خواهد همه‌ی آرزوی
مردمان را برآورد تا بتواند رهروشان به راه مردمی گردد.

« که چون خواستی ، دیو بر داشتی
ز هامون به گردون ، بر افراستی »
« چو خورشید تابان میان هوا

نشسته بران شاه فرمان روا »

برگزاری آیین های پر فروشکوه ، پاسداری آنها و
بزرگداشت نام شهریاران ، شاهان و شاهنشاهان ایرانی فرمان هایی
است سرشتی که از دل مردم این مرزوبوم برخاسته و به بایگانی
دلها راه یافته است .

شاهان ایرانی همواره کوشیده اند تا بستگی خود و مردم
را پایدار و جاوید نگاه دارند و خوشبختانه می بینیم که مردم نیز
پذیرایش می باشند .

به نخستین رستاخیز در ایران زمین نگاه می کنیم ،
رستاخیزی که کاوه آهنگر ، کاوه ای که از میان مردم برخاسته
و برابر کاخ ستم و بی دادگری ایستاده است می نگریم و می بینیم
آن زمان که هم آهنگی در میان مردم می بیند رهنمونشان سوی
فریدون می شود تا او بتواند رستاخیز مردمی را به فرجامی نیک
رساند و گواه آنیم که فریدون به یاری مردمان آنگونه رستاخیز
مردمی را پیش می برد که در پناه توانایی نیک به زندگی آرمانی اشان
می رسند .

مردم باور دارند که فرزندانی است که به شاهنشاه داده
می شود و به یاری مردم و دادست که پیروزی دلخواه دست می آید
هم مردم پذیرای این اندیشه اند که شاه از میان آنان
برخاسته و برانگیخته می شود و هم شاهان ایران پذیرای آندند .
به سخن فریدون شاهنشاه پیشدادی گوش دهید که
می گوید:

«که یزدان پاك از میان گروه
برانگیخت ما را از البرز کوه»

و آنجا که میبایست جلوه‌ی نيك مردمی بودن شاه رخ
نماید، ایرج شاه جوان ایران چنین می گوید:

«نباشد به جز مردمی دین من»

اگر بخواهیم بخش بخش کوشش‌های سازنده‌ی شاهان
ایرانی را در فراهم آوردن ابزار زیست و زندگی مردمان نشان
دهیم و بستگی شاه و مردم و مردم و شاه را یادآور شویم بی گمان
به نوشتن نامه‌هایی گوناگون نیاز داریم بنابراین، از آنچه یادآور
شدیم بهره می گیریم تا بتوانیم نشان دهنده‌ی دیدگاه ایرانی شویم
و بدانیم چرا ایرانی دل سوی توانایی نيك دارد؟
پیش از این یاد کردیم که مردمان با سه گونه توانایی
چون :

توانایی آشکار.

توانایی آشکار و نهان.

توانایی نيك.

برخورد داشته و رویاروی بوده‌اند، این اندیشه و فرمان
های سرشتی آنان است که سرانجام دل سوی توانایی نيك داده‌اند
زیرا به راستی توانایان نيك، توان آشکارشان را در راه بهبود
زیست و ابزار گوناگون زیست سرفرازشان به کار گرفته و از
توان نهان برای رهبری اندیشه، وجدان، آوای درون یا دین
مردمان سود بردند.

توانایان نیک همانگونه که فردوسی بازتاب کننده‌ی آن است رهبری آشکار و نهان مردم را به‌دوش داشتند و به‌گفته‌ی دیگری «شاهی و پیامبری را چون دو نگین در یک انگشتری بر خوردار بودند».

اگر می‌بینیم روزی سر در گرو مهر توانایی داشتند ، توانش را رویهم توان زنان و مردان خانوار می‌دانستند . اگر زمانی گواه پدرسالاریشان هستیم می‌بینیم که به‌گونه‌ایی شناخت توانایی نهان رسیده و پدر را سالارخانه و یا پیر را سالار و پیشوای خاندان دانسته‌است . همین مردم‌اند که با گسترش فراگرد (جامعه) شان توان را در پیاله‌ی توانایی نیک خواستار شدند و آنگونه کدخدایی برای خود داشتند که به بهترین گونه‌ایی از توانایی نیک بر خوردار باشد.

فردوسی در آغاز شاهان ایرانی را چون همان کدخدا می‌شناسد که فراگرد کوچکی را پیشوایی دارد.

«کیومرث شد بر جهان کدخدای»

جهان شناخته شده‌ی آغازی بی‌گمان آنچنان کوچک بوده که برای سامانگری‌اش نیاز به کدخدایی داشته است . ما اگر ردپای این واژه را دنبال کنیم سرانجام به پایگاهی می‌رسیم که از آن به ایران خدای و خدایگان یاد شده است . آثرمان که شهرها پدید آمده ما نیز با واژه‌ی شهریار رو در روییم که خود این واژه نیز نشان دهنده‌ی بستگی و مهر فراوان توانای نیک است با مردم و چکیده آنکه شهریار دوست شهروندان است .

با گسترش شهرها و هم‌آهنگ شدن مردم و شهریاران

می‌بینیم که استان، ساتراپ و یا سرزمین‌ها و مردم ویژه‌ایی پدید می‌آیند که برای نمونه می‌توان سرزمین پارس، سرزمین مادو... را یادآورد کسی که می‌توانسته است از توانایی نیک بیشتری برخوردار باشد بدون گمان شایسته بوده که برگزیده‌ی شهریاران شود و «شاه» اش نامند و فرجام کار اینکه سرزمین‌های هم‌آهنگ گونه‌ایی سازمان پدید آورده‌اند که از آن به شاهنشاهی یاد می‌کنیم و ما سرفرازی آن را داریم که دست کم بیش از دوهزار و پانصد سال پیشینه‌ی شاهنشاهی پی‌گیرمان را با شکوهی فراوان جشن گرفتیم.

برای پیوستگی مردم با توانای نیک خود شاید بجا باشد به‌گزارشی کوتاه از بستگی خانواده‌ها و شاهنشاهی‌اشان پردازیم...

در شیراز، یکی از کانون‌های پاسداری فرهنگ ایران، سرزمینی که توانسته است با بهره‌گیری از ویژگی‌های فرهنگ کهن خویش، خورشیدی جهان‌تاب‌چون حافظ به جهان‌وجهایان ارمغان سازد، آنگاه که زنان و مردان، کودکان و نوجوانان کنار یا گرداگرد بزرگ خانواده‌ی خویش نشسته و گوش دل به سخنان پیرپارس حافظ، می‌سپارند و به‌گفته‌ای مروای گروهی (فال‌دوره‌ایی) می‌گیرند بزرگ خانواده پس از بزرگداشتی که از سخنور نامدار پارس به‌جای می‌آورد، نخست به نام شاه سپس برای خود و آنگاه دیگران از نامه‌ی جاوید حافظ سروده‌یی برمیزیند و می‌خوانند و هر کس در آئینه‌ی نهادش و با بهره‌گیری از سخن حافظ برداشتی ویژه خواهد داشت زیرا حافظ، چون آئینه‌ایست که هر کس چهره‌ی خود را در آن به‌روشنی می‌بیند.

دیدگاه یگانه

با پدید آمدن شاهنشاهی چه در گذشته‌ایی بس دور که نه برای ما که برای هیچکس آشکار نیست و می‌توان گفت زمانی است که به پیاله‌ی سنجش زمان نمی‌گنجد، تا شاهنشاهی کوروش که بنیان شاهنشاهی پی‌گیر ایران گذاشته شده مردم دیدگاهی یگانه داشته و با دل و جان پذیرای آن دیدگاه یگانه که از آن به «شاهنشاهی» یاد می‌کنیم بودند.

اگر به بازپس‌بنگریم همه‌جا به‌خوبی می‌بینیم که رهبری

آشکار و نهان یکجاست.

از آن زمان که نخستین خانواده‌ی ایرانی گرد يك اجاق
فراز آمدند تا روزگاری که خاندانها پا گرفت و از آن زمان که
نخستین آبادی و روستا زندگی یافت تا زمانی که شهرها بنیاد
گذاشته شد و سرانجام تا بدانگاه که کشوری پهناور نام ایران بر
خود گرفت، همه‌جا با یگانگی در رهبری رودررو هستیم و بیگمان
باید پذیرفت که یگانگی در رهبری، فرمانی ست سرشتی و درونی
برای ایرانی که با جان و روانش بستگی جدایی ناپذیری دارد.
به دنبال این دیدگاه یگانه‌یگانگی سامانگری یا فرمانروایی
راستین و بی‌مرز پدید آمده است و در فرهنگ ایرانی دروازه‌ی
«شاهنشاهی» یا توانایی نیک چکیده شده که دیدگاه (ایدئولوژی)
روش زیست و زندگی و یا هر نام دیگری که بخواهید به آن
گذارید فراهم شده و به ایران و ایرانی سامان و دلبستگی دلخواه
را داده است.

واژه‌های شاه، شاهنشاه و شاهنشاهی از دیر زمانی پیش
در فرهنگ ایران پیشینه‌ای ژرف دارد.

واژه‌ی شاه، گرفته شده از واژه‌ی شهریوری است که
این واژه خود بازتابی از واژه بسیار کهن و اوستایی خشتی
دارد، و بازگوکننده‌ی ویژگی‌های بایسته‌ی کسی است که بر
نیروهای نهان و آشکار خود و دیگران چیره است یا به گفته‌ی
دیگر توان نیک آشکار و نهان را یکجا در خود جای داده است و
سرانجام شاهنشاهی نشان دهنده‌ی دیدگاهی است که در آن توانایی
نیک جلوه و نمودی ویژه دارد

اینک که به چگونگی دیدگاه ایرانی و ویژگیهایش
رسیدیم بنابراین به بررسی فرمانروایی از این دیدگاه می‌پردازیم.

فرمانروایی از دیدگاه ایرانی

در رهگذر دانش کنونی به دو واژه‌ی «دولت» و «حکومت»
برمی‌خوریم که هر دو واژه از زبان بیگانه به زبان ما راه یافته و
برای هر کدام بازتاب‌های گوناگونی در نامه‌های آموزشی و
پژوهشی می‌بینیم و برداشت‌های جوراجوری از آنها شده‌است.

اگر از دیدگاه فرهنگ ایران بخواهیم پژوهشی داشته باشیم بی گمان برای بازتاب چگونگی هر يك از این دو واژه، دو واژه‌ی پارسی باید بکار گرفته شود و پیشنهاد من چنین است:

«فرمانروایی و فرمانفرمایی»

از واژه‌ی فرمانروایی آنگونه برداشتی خواهیم داشت که دیگران از واژه‌ی (دولت) دارند، در فرمانفرمایی چگونگی‌های (حکومت) را به خوبی و رسایی می‌بینیم. ایرانی‌نژاده (اصیل) سامانگری را در شاهنشاهی خود با جلوه‌هایی یزدانی دیده و فرمانروایی را ویژه شاهنشاه می‌داند و براین اندیشه است که در يك چنین روشی (سیستمی) انجام و یا پیاده کردن اندیشه‌های شاهنشاهی بر گرده‌ی گروهی هم‌آهنگ گذاشته می‌شد، که از آنان به نام فرمانفرمایان (حکومت) یاد می‌کنند.

فرمانروایی و چگونگی پدید آمدنش

مردم جهان تا آنجا که می‌دانم برای چگونگی پیدایش فرمانروایی (دولت) چهارگونه می‌اندیشند که هر کدام به دنبال پیشنهادی است که فرزانه‌ایی از آن مردم داده و یا باوری است که دارند چهارگونه اندیشه‌ی پیدایی فرمانروایی (دولت) چنین است:

- ۱- پدیده‌ایست یزدانی
- ۲- پدیده‌ایست از چرخ گردون (طبیعت)
- ۳- پدیده‌ی پیمان‌های گروهی (قراردادهای اجتماعی)

است.

۴- پدیده‌ی زور است.

ایرانی. نژاده (اصیل) پیشنهادهای شماره‌ی دو و چهار را پذیرا نیست زیرا آنچه در گیتی می‌بیند بیشتر بستگی به تن او دارد او در فرمانروایی با تن، جان و روان خود رودر روست. این فرمان سرشتی ایرانی است که گفته:

«چرخ از تو هزار بار بیچاره‌ترست!!»

ایرانی پیدایش فرمانروایی را بر پایه‌ی زور (جبر) نیز پذیرا نیست و نشانه‌اش این است که یکی از اندیشمندان فرهنگش گفته:

«اینکه گویی این کنم یا آن کنم؟

این دلیل اختیارست ای صنم»

ایرانی اندیشمند پیشنهادهای شماره‌ی یک و سه را نیز هر کدام به تنهایی پذیرا نیست به ناچار می‌بایست با بررسی اندیشه‌اش برای او نیز پیشنهادی، شناختی و یا باوری برای پیدایش فرمانروایی دانست.

ایرانی فرمانروایی را در شاهنشاهی دیده که دیدگاه اوست و پیدایش یا بنیادش را بر سه پایه‌ی راستین و استوار:

۱- فر

۲- دوستی

۳- داد (قانون)

می‌داند.

اینک به گزارش هر يك از این سه پایه می‌پردازیم:

پایه‌های شاهنشاهی (فرمانروایی) در فرهنگ ایرانی

شاید این پرسش پیش آید که چرا فرمانروایی را برابر
واژه‌ی شاهنشاهی آوردم .

در پاسخ باید بگویم : برای دو واژه‌ی فرمانروایی و
فرمانفرمایی که یکی نشان‌دهنده‌ی سامانگری و دیگری سامان‌دهی
است برابری در زبان بیگانه داریم که از آن به «دولت» و
«حکومت» یاد میشود .

برای نخستین بار در اوستا از واژه‌ی فرمانروا یاد شده
که همان شاه و یا شهریارست و دیگر بار در شاهنامه با این واژه

روبرو می‌شویم چه فردوسی نیز فرمانروایی را برابر شاهنشاهی دانسته و یکی از ویژگی‌های شاه را فرمانروا بودن او می‌داند، به‌سخن فردوسی به هنگام گزارش سرگذشت جمشیدشاه گوش دهید که می‌گوید:

«چو خورشید تابان، میان هوا
نشسته بر او، شاه فرمانروا»

فرهنگ نژاده‌ی ایران‌شاهنشاهی را بر سه پایه‌ی استوار و بنیادین‌فر، دوستی و داد (قانون) می‌داند و پیدایش فرمانروایی (مبنای دولت) را بر این سه بنیاد می‌شناسد.
برای اینکه به‌روشن‌شدن هرچه بیشتر این سه پایه به-پردازیم از بایگانی دل‌ها، خاک و مانده‌های باستانی و سرانجام نامه‌های خود بهره می‌گیریم...
گواهی از سخنان فردوسی برای نشان دادن سه پایه‌ی شاهنشاهی و فرمانروایی:

که با فر و برزست و بامهر و داد
نگیرد جز از پاك دادار ياد

.....

خردمند نرسی آزاد چهر
همش فرو دین بود و هم داد و مهر

.....

اینك به گزارشی کوتاه از سه پایه‌های بنیادین شاهنشاهی
می‌پردازیم:

فر

فر، فروغ یا پرتوی است درخشان و ایزدی که در هر
چیز و هر کس یافت می‌شود.
همین فرست که اگر مردمان به شناخت و پاسداریش رسند
به جاودانگی خواهند رسید.

تہمتن چنین گفت کاین زور و فر
یکی خلعتی باشد از دادگر
شما سربسر بهره دارید ازین
نه جای گله است از جهان آفرین

بنابر آنچه یاد شد فر گوناگون است.
در این بخش، با بهره‌گیری از سخن فردوسی به‌شناساندن
فرهای گوناگون می‌پردازیم:

فر ایزدی

بدان ایزدی فر و جاہ کیان
ز نخجیر گور و گوزن ژیان

فر یزدانی

جهان را دل از شاه خندان بود
که بر چہر او فر یزدان بود

فرشاهی

توانایی و فرشاهی تراست
ز گل تا به خورشید و ماهی تراست

.....

چنین گفت رستم که از فر شاه
جهان بهره مندست و هم نیکخواه

فرشاهنشهی

جهان سربسrgشت اورا رهی
کمر بسته با فرشاهنشهی

فرکیان

نبشتند منشور بر پرنیان
به رسم بزرگان و فرکیان

فرموبدان

ترا باد جاوید تخت روان
همان تاج و هم فرهی موبدان

فر بزرگی

منوچهر آن کینه را باز خواست
به فر بزرگی جهان کرد راست

فر خورشید

پرستنده را گفت خورشید فر
که شاخی بیر زین گرامی کمر

فر ماه

که برز کیان دارد و فر ماه
نماند همی جز به بهرام شاه
بهر روی به گفته‌ی فردوسی ، کسی سزاوار شاهی است
که فر داشته باشد و به شناختش رسیده و به کارش گیرد .
که یزدان کسی را کند نیکبخت
سزاوار شاهی و زیبای تخت
که دین دارد و شرم و فروژاد
بود راد و پیروز و از داد شاه
فری که از سوی خداوند به شهریار ، شاه و شاهنشاه
داده می‌شود و باید پاسداری شود و گرنه فر برداشته می‌شود .
بدانند زان روز تلخ آگهی
که تیره شود فر شاهنشهی
با بداندیشی ، دوری از راه و روش راستین ، ستمگری ،
بیمان شکنی ، سالخوردگی و پیری ، بیهوشی و اندوهگینی و
سرانجام نزدیک شدن مرگ فر از دارنده آن گرفته می‌شود .

چهره‌ی فر

فر به چهره‌های گوناگون آشکار شده و در بایگانی نوشته ،
سنگ نبشته ، خاک و دلهای مردم بایگانی شده است .
فر به چهره‌های :
همای ، شاهین ، بره ، کبوتر ، باز و سرانجام چهره‌ی
رسایی یافته‌اش فروهر جلوه گر شده است .

فر در بایگانی دلها

فر ازمان کوتاه «شاه کمر بسته‌ی خداست» در بایگانی

دلها آنگونه جای دارد که می‌توان آنرا چون پایه‌ایی استوار پذیرفت و فریزدانی را در آن جلوه گردید .
با فرازمان دیگری نیز همواره رویارویم و آن اینکه .
«شاه سایه‌ی خداست» که سالهای سال در بایگانیهای دلها نگهداری شده است .

فر در بایگانی نوشته‌ها

در نامه‌ی کهن ایرانیان اوستا ، در زامیاد یشت از فر پادشاهان پیشدادی و کیانی تا گشتاسپ شاه یاد و ستایش شده است .
زرتشت برای سرورخانه ، سرورخانواده ، سرورخاندان ، سرور شهر یا شهریار و سرانجام سرور کشور یا شاهنشاه فر می‌دادند و می‌گویند که این سروری ارمغانی است ایزدی .
کریستن سن ، دانشمند پراچ دانمارکی و نویسنده‌ی نامه‌ی «ایران در زمان ساسانیان» نیز پذیرای فر یا بنیادی‌ترین پایه‌ی شاهنشاهی است و با یادآوری از نامه‌ی کهن ایرانی ، دینکرد یادآور شده که :

«چون فر به کیخسرو رسید از پرتو آن او برافراسیاب»
«ویاران بدکیش وی چیره گشت . . .»

نولدکه ، دانشمند گرانمایه‌ی اروپایی نیز پذیرای فر می‌باشد و آنرا یکی از پایه‌های بسیار پراچ و بنیادی پادشاهی می‌داند .

و سرانجام گیبو می‌گوید :

این اندیشه‌ی ساسانیان که شاهنشاهی را ارمغانی یزدانی (موهبتی الهی) می‌دانند در سراسر سرگذشت ایران پس از آنان نیز دیده می‌شود

فر در مانده‌های باستانی

پیش از این یاد شد که فر پرتوی است یزدانی که در همه چیز و همه کس یاد می‌شود. شاید بتوان فر همگانی را در فروهر جستجو کرد که خود نیز پرتو پرشکوهی است یزدانی که از فروغان فروغ (نورالانوار) ایزدی سرچشمه گرفته در تن، جان و روان همه یافت می‌شود.

ایرانیان از گذشته‌ایی بس دور برای نشان دادن این فروغ هستی‌بخش و زاینده فروهر را برگزیده و پذیرایش شده‌اند و بر این اندیشه‌اند که تا به جاوید پایدار می‌ماند.

نیاکانمان برای بزرگداشت فروهر جشنی بزرگ در فروردین روز از ماه فروردین برپا می‌ساختند که هنوز هم به دینان (زرتشتیان) و از آن میان ایرانیان زرتشتی به برگزاری سرفرازند و روز نوزدهم فروردین هر سال جشن باشکوه فروردینگان یا فر و دوگرا برای شادی فروهر روان در گذشتگان و بر آرامگاه آنان برگزار می‌نمایند.

ما رد پای فر را که نمادی چون فروهر دارد از نکته (نقطه) تا فروهر رسایی یافته (کامل) در بایگانی خاڪ و بر پیشانی کوه‌های سر بر آسمان کشیده و کاخ‌های پرشکوه ایران آشکارا می‌بینیم.

بنابراین بجاست که می‌بینیم همواره فروهر بر فراز و بلندی است و فروغ جاویدش همه جا به چشم می‌خورد زیرا نمایانگر و نشان دهنده‌ی فر ایزدی است.

به روزگار خودمان، در گفتار و نوشته‌های رهبر خردمندان نیز با چگونگی فر و جلوه‌ی نيك آن رویاروی هستم و می‌بینم که فر ایزدی چگونه پایه‌ایی استوار از شاهنشاهی مارا فراهم

آورده است .

همچنین است اندیشه‌ی آفریدگاران «مشروطیت» ما و داد بنیادی (قانون اساسی) که در آن شاهنشاهی را ارمغانی ایزدی (ودیعہ الہی) دانسته‌اند .

دوستی و مهر

دویمین پایه‌ی راستین شاهنشاهی رامهر و دوستی می‌دانیم که کوشش‌های گروهی بهترین جلوه گاه آن است. از کهن روزگاران با این پایه‌ی بنیادین شاهنشاهی و فرمانروایی رویارویم.

همه جا جلوه نیک کوشش‌های گروهی را می‌بینم و گواه زیباترین برداشت‌های آن و کوشش‌های گروهی‌اشان هستیم. این جلوه‌ی نیک در جلوه گاه فرهنگ ایران، شناسنامه و کارنامه‌ی سرزمین اهورایی امان و سرانجام سرگذشت ایران کهن، شاهنامه‌ی فردوسی آشکارست.

از هنگام گزارش روزگار پادشاهی کیومرس گرفته تا هنگام شاهنشاهی فریدون و از آن هنگام تا واپسین زمان شاهنشاهی ایرانیان نژاده همه جا با این پایه‌ی استوار رویارویم و می‌بینم آن گاه که این پایه پایدار بوده و بستگی میان شاه و مردم استوارست نیک بختی داشته‌ایم و زمانیکه در این پیوند و بستگی رخنه‌ایی پدید آمده است روبه نشیب گذاشته‌ایم، نشیبی که گاه به پرتگاه نیستی امان نیز کشانده است. چه زیباست که در همین هنگام‌هاست که فرزندی برومند از ایران زمین برخاسته بار دیگر

به شناسایی ایرانی پرداخته با یاری مردم همان دوستان راستین ایران و ایرانی کشور و مردمش را به توانایی‌های نیک و سرفرازی رهنمون شده است.

یک شاهنشاه در ایران تنها فرمانروای کشور نیست ، نخست یک آموزگار ، پیشوا و دوست مردم است . کسی است که نه تنها برای مردم خود راه ، پل ، آبگیر ، کاریز می‌سازد و نیازمندیهای مردم را برمی‌آورد ، که روان ، اندیشه و دل مردم را رهبری می‌کند . در رهگذر زندگی کوروش ، پایه‌گذار شاهنشاهی پی‌گیر ایران به جلوه‌هایی نیک و پایدار از مهر و دوستی بر می‌خوریم .. هموست که دریکی از سخنانش گفته است :

من و چند یار هم آهنگ توانستیم با همکاری مردم در پناه خواست ایزد بزرگ چنین شاهنشاهی را بنیاد گذاریم .
کوروش دریکی از جنگ‌ها اسبش را از دست می‌دهد ، در آن میان یکی از سربازان و یاران او در میان رزمگاه ، آنجا که با دشمن رودر روست و هر کس بر این اندیشه است که خود را رهایی بخشد همینکه کوروش را بدون اسب می‌بیند از اسب به‌زیر آمده کوروش را سوار بر اسب می‌کند .
آیا این گونه مهر و دوستی همان فرمان سرشتی و درونی نیست؟

بنابراین می‌بینم که این پایه‌ی استوار در فرمانروایی و شاهنشاهی راستین چه جلوه‌ی زیبایی دارد .
از افلاتون ، فرزانه‌ی بزرگوار و اندیشمند یونان است که گفته :

« کوروش فرمانروایی بزرگ و راهبری بلند پایه بود .
به روزگار او ، ایرانیان فرمانروای کشورهای بسیار شدند . »

«وی به همه‌ی مردمان آزادی بخشید، بدانگونه که،
دل‌های همه به او نزدیک شد.»

«سربازان وی در راه او و برای او آماده برای دشوارترین
کارها بودند.»

«اگر در میان یاران او کسی رای خردمندانه‌ایی داشت،
شاه نه تنها به او رشک نمی‌ورزید، که به او همه‌گونه آزادی سخن
گفتن، اندیشیدن و راهنمایی می‌داد...»

«همه‌ی کسانی که او را راهنمایی نیک می‌کردند، پاداش
می‌داد و از این راه به خردمندان، پروانه می‌داد که خرد و آزمایش
و اندوخته‌ی اندیشه‌ایی خویش را نشان دهند و بارور کنند.»
هرودوت سرگذشت نویسنده یونانی نوشته است:

«کوروش پادشاهی بود بی‌ریا و بلند اندیشه، جوانمرد
و دلیر، با سربازان و پیروان، مردم خود، رفتاری دوستانه و
پدرانه داشت بخشنده و مهربان بود، پابند به تراداد (سنت) ها و
مردم‌نواز بود. چون همواره نیکی و نیک‌بختی زیردستان خود
را می‌خواست، مردمان وی را پدر خواندند...»

دریسنه، نامه‌ی دینی ایرانیان و درجایی که گزارش کار
کیخسرو کیانی آمده است می‌بینم که مردم او را یاری کردند تا
توانست به پیدادگری افراسیاب پایان دهد.

سرگذشت کیکاوس، شاهنشاه کیانی برای نشان دادن
دوستی در شاهنشاهی و فرمانروایی بس ارجمندست.
کیکاوس را شاه هاماوران در یک میهمانی باشکوه، با
نامردی هرچه بی‌پایان گرفتار کرد و زندانی نمود.

گرفتند و بستند در بند سخت
نگونسار گشته همه فروبخت

رستم ایرانی تژاده (اصیل) نمی تواند با آگاهی به بستگی
روانی و مهری که با شاهنشاه دارد آرام بنشیند و کیکاوس را در
بند ببند...

رستم آهنگ نبرد می کند و جنگی سخت با شاه هاموران
و یارانش درمی گیرد و سرانجام کیکاوس و بزرگان ایران از بند
رهایی می یابند.

مردم ایران با دوستی و پیوند دیرینی که با شاهنشاه
کیکاوس دارند نامه ای به پیشگاهش می فرستند و از اینکه بار
دیگر فر شاهنشاهی جان تازه گرفته شادمانی میکنند و دیگر بار
دوستی خود را به آگاهی شاهنشاه می رسانند :

کنون آمد از کار تو آگاهی
که تازه شد آن فر شاهنشهی
چو تو برگرای ز بر بدعنان
به گردان بر آریم یکسر سنان

کوشش پی گیر پهلوان نامدار رستم ، گهرمنی که نماد
مردم ایران به شمار می آید در دوستی و پشتیبانی از پادشاهان
تژاده ی ایرانی خود نشان دهنده ی پیوند ناگسستنی مردم با
شاهنشاهی اهورایی آنان است.

بار دیگر به خجسته روزگار شاهنشاهی هخامنشیان باز
می گردیم. به چگونگی زندگی داریوش بزرگ نگاه می کنیم و
از سخنان او چنین درمی یابیم که این شاهنشاه تژاده ی ایرانی نیز
به یاری چندتن یار هم آهنگ توانست به شاهنشاهی جلوه ورنگ
تازه ای بخشد.

در سنگ نبشته هایی که از داریوش شاه، شاهنشاه هخامنشی

بر جای مانده است و دیگر نبشه‌هایی که بر زروسیم کنده شده آشکارا می‌بینیم که شاهنشاه ایران پس از گوشزد به نخستین پایه‌ی شاهنشاهی که فراست از اهورامزدا، خدای یگانه یاد می‌کند که شاهنشاهی را به او ارمغان کرده است و سپس به ستایش اهورا می‌پردازد که مردم را آفرید، که شادی مردم را آفرید و بهر روی جلوه‌ی مردمی شاهنشاهی را بازتابی زیبا می‌نماید.

در سخنان شاهنشاه داریوش و دیگر شاهنشاهان ایران آشکارا می‌بینیم که از یاری مردم و دوستی آنان یاد می‌کنند. ما نماد (سمبول) مهر و دوستی یا دویمین پایه‌ی استوار شاهنشاهی را درخورشید تابان می‌بینیم که نماد آسمانی مهرش نیز می‌دانیم.

برای زمانی نه‌چندان دراز ایران دچار و گرفتار بیگانگان شد :

وبار دیگر ایرانیان نژاده‌ایی که از آنان به پارت‌ها (اشکانیان) یادمی‌کنیم با یاری مردم ایران و به سرداری ایرانی خود شناخته‌ایی به نام اشك یا ارشك ایران را به ایرانی بازگردانید و شاهنشاهی کشور دیر پایمان زندگی دوباره‌ایی یافت و مردم نشان دادند که اگر بستگی و پیوندی با سامانگران کشور داشته باشند با از جان گذشتگی به راه آزادی و پایداری کشور از هیچ‌گونه کوششی دریغ ندارند...

همچنین در آغاز شاهنشاهی ساسانیان نیز با یاری مردم رودرویم و می‌بینیم که چگونه مردمان اردشیر را یاری کردند، آنگونه یاری که نشان دوستی و پیوستگی آنان به‌شمار می‌آید. و دیگر بار برای نشان دادن این پایه‌ی بنیادین شاهنشاهی دست نیاز به سوی شاهنامه‌ی فردوسی دراز می‌کنیم، تا از این گنجینه‌ی

پر ارج دست‌مایه‌هایی دست آوریم :

کیومر س شد بر جهان کدخدای

نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سرتخت و بختش برآمد ز کوه

پلنگینه پوشید خود با گروه

واژه‌ی گروه نشان‌دهنده‌ی گونه‌ایی هم‌آهنگی ،

بگانگی دوستی و هم‌اندیشی است که میان کیومر س شاه پیشدادی
و مردم روزگار ش بوده است.

جمشیدشاه، آنگاه که پایه‌های سه‌گانه شاهنشاهی را

پاسدار بود . پیشرفتی روزافزون داشت، آن‌زمان که خودخواهی

بر او چیره کرد و همه‌ی پیشرفت‌ها و کوشش‌ها را از خود دیده،

فراز او گرفته شد، دوستی و پیوند مردم گسست و سرانجام داد

(قانون) او به بیداد گرایید و مردم نیز از گردش پراکنده شدند!

منی کرد آن شاه یزدان‌شناس

یززدان بی‌پچید و شد ناسپاس

گرانمایگان رازلشکر بخواند

چه مایه‌سخن پیش ایشان براند

چنین گفت با سالخورده مهمان

که جز خویشتن راندانم جهان

✱

گرایدون که دانید من کردم این

مرا خواند باید جهان آفرین

✱

چه این گفته شد فر یزدان ازوی

گسست و جهان شد پراز گفتگوی

هر آنکس ز درگاه برگشت روی
نماند به پیشش یکی نامجوی

✱

مردمان گسسته از جمشیدشاه به دنبال توانای نیک یا
توانای آشکار و نهان بودند تا دل بدو بندند و بار دیگر جهان به
راه توانایی نیک رودر روی زندگی بینند ... و بدبختانه ندیدند!!!
سپه گشت رخشنده روز سفید
گسستند پیوند با جمشید

✱

پدید آمد از هر سویی خسروی
یکی نامداری زهر پهلوی
بهر روی از آنجا که در ایران آن روزگار آنچه به
دنبالش می گشتند نیافتند روی به برون مرزها نهادند و سرزمین
تازیان پیش گرفتند زیرا آوازه‌ی آژی‌دهاگ (ضحاک) توانای
زمان شنیده بودند!
یکایک از ایران بر آمد سپاه
سوی تازیان برگرفتند راه

✱

سواران ایران همه شاه جوی
نهادند یکسر به ضحاک روی
به شاهی براو آفرین خواندند
ورا شاه ایران زمین خواندند
و سواران و مردان جنگی زود به خود آمدند و دیدند که
نمی‌بایست دل‌سوی توان آشکار می‌دادند و به یاری توانای آشکار
(آژی‌دهاک تازی) می‌شتافتند و او را به شاهی برمیگزیدند که

بدبختانه کار از کار گذشته بود!!
مردم ایران در پیکار آشکارشان پیروزی نیافتند!!
فریدون شاهنشاه جوانبخت ایران فرزند آبتین و فرانک
زندگی یافت.

و مردم دیگر بار بنیاد زندگی راستین خود را پنهانی
گذارند، بنیادی که با رستاخیز کاوه آهنگر که نماینده‌ایی از
مردم به‌شمار می‌آید جان گرفت و سرانجام کاوه مردم را به
پیشگاه فریدون برد و به او پیمان بستند و بار دیگر شاهنشاهی
ایران جان تازه گرفت و جلوه‌ایی اهورایی و مردمی یافت و
فریدون توانست داد مردم از بیدادگری چون آژی‌دهاک و یاران
ستمگرش بگیرد و این کوشش در پناه مهر و دوستی مردم به فرجامی
نیک رسید:

خروشان همی رفت نیزه به دست
که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند
سراز بند ضحاک بیرون کند
یکایک به نزد فریدون شویم
بدان سایه‌ی فر او بغنویم
سرانجام رستاخیز فریدون و یارانش هوده‌ایی نیک یافت
و مردم گروه گروه بدو پیوستند.
پیشوایان دین نیز به فریدون گرویدند و به یاری‌اش
شتافتند. آنان پیام دادند که فرمان‌بردار شاه هستیم و گفتارش را
به‌جان پذیرا شدند و گفتند:

همه پیر و برناش فرمان بریم
یکایک ز گفتار او نگذریم

فریدون دریکی از سخنان پراجش پس از آنکه پیروزی
به دست می آورد از مهر مردمان یاد می کند و به بزرگداشت آنان
و پیوندشان می پردازد و دیگر بار از این نکته یاد می کند که خدای
بزرگ او را از میان گروه مردم برانگیخت :

شما دیر مانید و خرم بوید
به رامش سوی ورزش خودشوید

✱

که یزدان پاك از میان گروه

برانگیخت ما را ز البرز کوه

اگر بخواهیم اینگونه رد پای دویمین پایه ی استوار و
راستین شاهنشاهی و فرمانروایی را ردیابی کنیم بی گمان به چندین
نامه نیاز داریم بنابراین به گزارشی کوتاه از گفتگوی خسرو
پرویز شاهنشاهی ساسانی و گسته م می پردازیم و این بخش را پایان
می دهیم :

خسرو پرویز شاهنشاه ساسانی ، در نبردیکه با بهرام
چوبینه داشت رو به گسته م اندیشمند روزگارش نمود و برای نشان
دادن ارج پایه ی استوار دوستی و مهر مردمان گفت:

« گرچه من از فریزدانی برخوردارم با اینهمه ، اگر
یاران و دوستانی نباشند که همگام با آنان نبرد کنیم باید از جنگ
باز گردیم! »

« اگر چند یاور مرا داد فر

چو یاران نباشند پیچم سر »

و به روزگار خود نیز جلوه نیک این پایه ی بنیادین
شاهنشاهی را دیده ایم که نمونه هایش در نهم اسپندماه سال ۲۵۰۹ ،
بیست و هشتم امرداد ماه سال ۲۵۱۲ ، ششم بهمن ماه ۲۵۲۲ و

رستاخیز مردم ایران است که خود پیوند ناگسستنی و پایدار
شاهنشاهی و مردم را جلوه گریست . و چه نیک تر اینکه فرجامین
سخن نیز از فردوسی باشد :
«شها مهر تو کیش و آیین ماست
پرستیدن نام تو دین ماست»

داد (قانون)

سیومین پایه‌ی بنیادین و استوار شاهنشاهی

چو کاوه برون آمد از پیش شاه
بر او انجمن گشت بازارگاه
همی بر خروشید و فریاد خواند

جهانرا سراسر سوی داد خواند

نیاکانمان براین اندیشه بودند که ایزد یکتا را سدویک
نام است. اگر در نامهای یزدانی که در این نامه همی آنها را
یادآور شده ایم پژوهشی ژرف کنیم به‌واژه‌ی «داور» برمی‌خوریم
و می‌بینیم که دآوری پایگاهی بزرگ و ایزدی است بنابراین اگر
در دیدگاه ایرانی بنیاد فرمانروایی را بر سرپایه پولادین و استوار
می‌بینیم که یکی از آنها «داد» (قانون) است ، این یکی از
ویژگیهای ایزدی است که در فرمانروایی آشکارا به چشم می‌خورد.
اگر می‌بینیم که مردم جهان و به‌ویژه بیگانگان در برابر
شکوه و پایگاه بلند شاهنشاهان ایران سر کرنش فرود می‌آورند
و گاه با همهی دشمنی خود آگاه و ناخودآگاه که با ایران و

ایرانی دارند به یادآوری و یث گیهای شادی بخش و سرفرازی
آفرین فرمانروایان ما می پردازند تنها در برابر فر و شکوه
یزدانی و مهر آنان و پیوستگی اشان با مردم است که دادگری
آنها ، داوری شان و سرانجام داد (قانون) شکست ناپذیر شان را
پذیرا هستند.

و ما در این بخش به گونه ای بس چکیده به بازتاب این
پایه، یا سومین پایه ی شاهنشاهی می پردازیم که برای رسیدن به
دیدگاه ایرانی بدان نیز نیاز داریم...

روانشاد فردوسی ، پروردگار سخن پارسی «داد»
را پایگاهی ویژه بلند درخور می داند، پایگاهی که یث گیهایش
به درخشش فر ایزدی نیز یاری می دهد.

گوش کنید،

می گوید :

«چنین داد پاسخ که از داد شاه

درخشان شود، فرو دیهیم و گاه»

از اینروستکه یکی از بزرگترین و یث گیهای شاهنشاهان
را دادگری آنان می دانند و برای نمونه آن زمان که خواسته اند
خسرو انوشیروان را برنامی (لقبی) بزرگ دهند به او «دادگر»
گفته اند...

اگر در نامه ی کهن و دینی ایرانیان اوستا می بینیم که
دو بخش از آن ، «دینکرت و وندیداد» و یث هی داد دادگری و
چگونگی آن است از اینروستکه نیاکانمان برای داد و دادگری
ارجی فراوان و پایگاهی بلند می شناختند.

کوروش، بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشیان، شاهنشاهی

پر فر و شکوهی که تاکنون پی گیرست و بیش از بیست و پنج سده از پایه گذاریش می گذرد دریکی از سخنان خود روبه مادرش ماندانا کرده و می گوید :

«آموزگار به من آموخته است که :»

«هیچ چیز برابر دادگری نیست مگر آنکه ، با دادها (قوانین) برابر باشد. و هرچه بر بنیاد داد نباشد جز زور چیز دیگری نیست...»

«آری... آموزگار من می گفت:»

«داور بجز پیروی داد نباید چیزی در اندیشه داشته باشد...»

آیا این سخنان نشانی از آبرو و ارج فراوان داد و دادگری از دیدگاه پایه گذار شاهنشاهی پی گیر ایران نیست ؟ آیا این سخنان نشان دهنده پایگاه بلند این پایه ی استوار شاهنشاهی و فرمانروایی نیست؟

داریوش ، شاه شاهان ، در سنگ نبشته ی بگستان (بیستون) اگر می نویسد:

«به یاری خداوند، این کشورها داد مرا پاس داشتند و آنچه فرمان دادم همان کردند...»

آیا این سخنان و دیگر گفته ها و نوشته های او ما را به سوی پایگاه راستین داد رهنمون نیست؟

اگر افلاتون، اندیشمند یونانی در نامه ی دادها (رساله قوانین) خود چنین آورد که:

«داریوش، دادگری بود که دادهای او، شاهنشاهی گسترده اش را نگاهداشت... داریوش با پدید آوردن دادهای

خود، بنیاد برابری و دادگری را در میان مردم رواج داد و آنچه را کوروش شاهنشاه بزرگ هخامنشی به مردم گفته بود جامدی کردار پوشاند...»

اینها نشانی گویا از شکوه داد و ارج آن نزد نیاکانمان نیست و آیا درست که داد پایه‌ایی استوار از شاهنشاهی مان باشد؟ نزد اردشیر نخستین هخامنشی آنچنان این پایه‌ی شاهنشاهی بنیادین است که در نامه‌ایی به غررا آشکارا گفته است که: دادهای شاهنشاهی با دادهای یزدانی یکسان باید به کردار پیوندند...

همچنین اردشیر، سردودمان خاندان شاهنشاهی ساسانی است که با شناخت این پایه از سه پایه‌ی شاهنشاهی بنیادی راستین و سازمانی نوین برای دادگستری روزگار خویش پدید آورد و دادهای بنیادین (قوانین اساسی) پایه گذاشت که زمانی دراز به کار گرفته می‌شد و روی برگرفتن از آن نه تنها روا نبود که پادافره (مجازات) داشت ...

و گروهی بر این اندیشه‌اند که اردشیر در پدید آوردن دادهای بنیادین از اینگونه دادها به روزگار پارتیان (اشکانیان) پیروی کرده است که در آنها کار به جایی رسیده بود که روش و شیوه کار هر گروه، سازمان و یا بالاتر از همه خویشکامیها (وظایف) شاهنشاه نیز روشن شده بود. و باز در گزارش زندگی شاهنشاهان این خجسته روزگار آمده که:

شاهنشاه اشکانی در پایگاه سرپرستی پیشوایان دینی بوده و کار داوران داور (قاضی القضاة) را خود به فرجام می‌رسانده است در نامه‌های ایرانیان همه جا سخن از داد است و دادگری

و همه‌جا سخن از ارج داد است .
همه‌جا از شکوه این پایه‌ی استوار سخن به میان آمده
است و سرانجام...

همه‌جا از این گفته یاد شده که :
«مگر داد (قانون) پارسی است که دگرگون‌ناپذیر
است؟!»

درنامدی «میراث ایرانی» نوشته‌ی ایلیف دانشمند و
خاورشناس انگلیسی آمده است :
«فرمانهای پادشاهان، یکی از منابع حقوق ایران در
دوره هخامنشی است... این فرمانها از طرف شورای سلطنت صادر
می‌شد، و سپس به امضاء شاه می‌رسیده است.»
«قوانین و نامه‌هایی که از طرف شاه صادر میشد به مهر
و امضاء می‌رسید و در مواردیکه پارس‌ها در ایالات تابعه، مهر
شاه را می‌دیدند آنرا تعظیم و تکریم می‌کردند.»
«تمام سوابق، یعنی رونوشت فرمانها و نامه‌ها، پس از
ثبت در محل‌های معینی ضبط و نگهداری می‌شد.»
بنویست دانشمند خاورشناس گفته :
«خصوصیت حکومت هخامنشی در تشکیلاتی است که با
کشور خود دادند.»

«حکومت مرکزی نیرومندی ایجاد و قوانین مخصوص
برای اداره امور مملکت خود وضع نمودند که بعد از آنها در
تمام ادوار تاریخی این سرزمین معمول گشت...»
مارگولیوت در نامه‌ی خود (مقام ایران در تاریخ
اسلام) چنین آورده است:

«ایرانیان در تمشیت امور کشور و وضع قوانین و صدور

فرامین برملل دیگر مقدم اند...»
المستد، استاد دانشگاه شیکاگو و خاورشناس در نامه‌ی
خود «سرگذشت شاهنشاهی ایران» نوشته است:
«... داریوش به پایه گذاری داده‌های گوناگون یادادنامه
(کتاب قانون) ایی برای سراسر کشور شاهنشاهی پرداخت که در
سراسر شاهنشاهی اش به کار برده می شد...»
«...وی برای مصر دادنامه‌ای به نام (کد) نوشت.»
المستد براین اندیشه است که:

«آن دادنامه‌های بنیادی، نمی توانست به زودی فراهم
شود مگر آنکه بر پایه‌ی داده‌های دیگری باشد که پیش از آن در
ایران کار برده می شده است.»
سخن المستد، نشان دهنده‌ی این نکته است که: از
روزگار کهن، به داد و دادگری در ایران ارجی فراوان
می گذاشته اند...

بوسویه، نویسنده و گوینده‌ی روشناس فرانسوی نیز
یادآور شده که ::

«ایرانیان به روزگار کوروش از داده‌های بنیادین و
بنیادها (اصول) دادگری برخوردار بودند...»
«ایرانیان در روزگار هخامنشیان داده‌های بسیاری
داشتند که در زمان کوروش و داریوش پایه گذاری شده بود...»
آقای گریشمن در نامه‌ی خود (ایران از آغاز تا اسلام)
چنین نوشته است:

«ایرانیان کوروش را پدرو یونانیان که وی کشورشان
را گرفته بود او را سرور و دادگر و دادگذار و یهودیان او را
مسیح فرستاده‌ی خدا می نامیدند...»

و سرانجام می‌بینیم که به روزگار خودمان ، رهبر
 اندیشمند ایران پیرامون داد و دادگری چنین سخنانی دارند :
 «در تاریخ ایران باستان می‌بینیم زمانی را فرخنده و
 نیکو می‌پنداشتند که توأم با عدالت بیشتری بوده است...»
 آیا با اینهمه بازهم نیازی به بازگوی ارج فراوان داد،
 یا سیومین پایه‌ی استوار و بنیادین شاهنشاهی که دیدگاه ایرانی
 است داریم؟

سه نماد

پایه‌های استوار شاهنشاهی

پیش از این یاد کردیم :
 فروهر نماد (سمبول) فر ایزدی است که ما آنرا
 به گونه‌های گوناگون از نکته (نقطه) تا فروهررسایی یافته
 می‌بینیم و از آن هنگام نیز بار دیگر و به گونه‌هایی مینوی جلوه
 می‌یابد که سرانجام به نکته می‌رسد .
 خورشید را نماد مهر ، دوستی و . . . دانستیم که جلوه
 نیکش را همه‌جا آشکارا می‌بینیم .
 برای داد (قانون) به گذشته روزگاران شاید هنوز نمادی
 برایش روشن نشده باشد.

امید است نویسنده‌ی این نامه ، این سرافرازی را داشته
 باشد که با بهره‌گیری از بایگانی دلهای مردم تاراده‌ی ایران

و آنچه در نامه‌های کهن آمده نمادی را روشن کند . . .

در مانده‌های باستانی به‌ویژه در سنگ‌نگاره‌ها پول‌های
 زروسیم و گاه دیگر مانده‌های یافت شده هنگامیکه در آیین ویژه
 شاهنشاه را می‌بینیم گواه آنیم که در برابر و یا کنار شاهنشاه
 دو آتش‌دان دیده می‌شود .

از آنجا که یکی از سوگندهای پیشینیانمان در آمدن
 به آتش بود ، زیرا براین اندیشه بودند که آتش ناپاکی‌ها را از
 میان می‌برد و هرگز پاکان را نمی‌سوزاند و این باور برایشان
 چون دادی پا برجا پذیرفتنی بود براین اندیشه‌ام که از آتش‌دان
 چون نمادی برای نشان دادن سیومین پایه‌ی شاهنشاهی یا فرمانروایی
 که همان داد ، می‌باشد بهره می‌گرفته‌اند .

امید آنکه این پیشنهاد پذیرای اندیشمندان گردد و مرا
 نیز از اندیشه‌ی خود آگاه سازند.

رستاخیز ایران

از

دیدگاه یگانه‌ی ایرانی

برای شاهنشاهی سه‌پایه‌ی راستین و استوار دیدیم اینک
باید به بررسی کوتاهی در رستاخیز ملت ایران پردازیم و پایه‌های
این رستاخیز ثراه (اصل) را از دیدگاه پرشکوه ایرانی بنگریم .

در رستاخیز ایران سه پایه‌ی استوار داریم :

- ۱ - نظام شاهنشاهی .
- ۲ - انقلاب شاه و مردم .
- ۳ - قانون اساسی .

ما جلوه‌ی نیک و پرشکوه فر را در شاهنشاهی می‌بینیم
زیرا شاهنشاهی بدون داشتن فر ایزدی پدید نمی‌آید .

انقلاب شاه و مردم ، جلوه‌گاه دویمین پایه‌ی استوار
فرمانروایی یا شاهنشاهی در ایران زمین است چه این انقلاب
باردیگر به زنده کردن یادهایی پرداخت که سرگذشت کهن ایران
از بستگی و پیوند ناگسستنی میان شاه و مردم در دل خود زنده
و جاوید نگاه داشته است و نمایشگر دوستی و مهر شاه و مردم
به یکدیگر است .

قانون اساسی، همان داد بنیادین است که سیومین پایه‌ی
شاهنشاهی دیرپایمان را فراهم می‌سازد و ما جلوه‌ی زیبای این
پایه‌ی پولادین را در رستاخیز بزرگ و فراگیرنده‌ی ایران کنونی
آشکارا می‌بینیم . . .

از
دیدگاه یگانه
قا
جاویدی و بی‌مرگی

شاهنشاهی دیدگاه یگانه‌ی ایران و ایرانی است، دیدگاهی است که می‌توان از آن به‌دروازه‌ی شهر آرمانی امان (تمدن بزرگ) نگریست، شهری که در آن، هم‌آهنگی، یگانگی، توانایی نیک، سازندگی، و سرانجام جاویدی و بی‌مرگی جلوه‌ی زیبا و جان‌بخش دارد.

دیدگاه یگانه :

فرمانهای سرشتی، نیازهای گوناگون تن و روان و سرانجام آغاز گونه‌پی شناسایی مردم رابه‌سوی دیدگاه یگانه رهنمون می‌شود. اگر این دیدگاه باخون و سرشت مردم هم‌آهنگی و یگانگی داشت پذیرای آنان می‌شود و با جان و دل سوی آن می‌شتابند.

شاید بتوان رنگه‌پی ناچیز و جلوه‌ی آشکار این دیدگاه یگانه را هنگامی دید که هزاران تن از مردم شهری برای دیدن بازی دو گروه دریك ورزشگاه روی بدان جایگاه می‌گذارند. این هزاران تن برای رسیدن به آماژ (هدف) خود دیدگاهی یگانه دارند از اینروستکه سوی جایگاهی می‌روند که بدان دل بسته‌اند.

برای در آمدن به دیدگاه یگانه، شذنی است که هر گروه راهی برگزینند، اگر این راهها راستین باشد بی‌گمان همه به یکجا خواهند رسید. اگر در گزینش راه دچار دو دلی و آشفتگی شوند بی‌گمان تنها کسانی سرفرازی در آمدن به جایگاه دلخواه را خواهند داشت که به‌شناسایی پرداخته و گونه‌یی شناخت یافته باشند.

در رهگذر زندگی نیز یافتن دیدگاه یگانه اینگونه خواهد بود و نیاز به‌شناسایی، شناخت و سرانجام پاسداری دارد.

هم‌آهنگی :

در رهگذر پرشکوه زندگی دیدگاه ایرانی، هم‌آهنگی جایگاهی ویژه و پایگاهی بلند دارد.

بی‌جا نیست که نیاکانمان از هم‌آهنگی به زندگی یاد کرده‌اند و فلسفه را تلاش برای رسیدن به زندگی می‌دانند .
 زندگی جلوه‌های گوناگونی دارد که بی‌گمان زیباست،
 آنگونه زیبایی که مردمان را به توانایی‌های نیک رهنمون می‌شود.
 دریک ورزشگاه چندصد هزار تنی آن زمان که یک گروه
 چند هزار تنی از دانش‌آموزان رامی‌بینیم که هم‌آهنگ‌بایکدیگر
 به‌گونه‌ی کارونمایش ورزشی می‌پردازند جلوه‌ی زیبای هم‌آهنگی
 را آشکارا می‌بینیم که از آن به هنجارهای گروهی نیز یاد شده‌است.
 در این هنگام‌هاست که هم‌آهنگی باخود زیبایی همراه دارد، آنگونه
 زیبایی که جلوه‌ی باشکوه زندگی را نمایشگر است و نشان‌دهنده...
 و در رهگذر زندگی مردمان با این پایه‌ی راستین به
 زیباترین گونه‌ی رویارویییم.

رستاخیزهای گوناگون مردمان در رهگذر سرگذشت
 پرفراز و نشیب ایرانمان نشان‌دهنده‌ی همین هم‌آهنگی است...

یگانگی:

ایران از آن زمان که شناسایی آغاز کرده همواره یگانه
 بین بوده است و خواست خود را در گونه‌ی یگانگی دیده‌است.
 ایرانی‌یگانگی را جلوه‌ی ایزدی می‌دانند و بدان دلبستگی
 ویژه‌ی دارد.

این یگانگی ازیک خانه‌ی کوچک روستایی آغاز شده
 در روستاها زندگی می‌یابد، به شهرها می‌رسد و سرانجام کشور را
 در بر می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که جهان وجهانیان را با آن
 گونه جهان‌بینی که در اندیشه دارد در خود می‌بیند و خود را در
 جهان و مردمش، از این‌روستکه گفته‌است :

جهان انسان شد و انسان جهانی
از این پاکیزه‌تر نبود بیانی

آن زمان که گروهی یگانه زندگی می‌یابند به راستی
که یکتا و یگانه هستند. جلوه‌ی این یگانگی را هنگامی می‌توان
دید که در يك ورزشگاه چندین سدهزارتن به گاه پیروزی
همه‌ی باشندگان در آن ورزشگاه به شادمانی پیروزی
ورزشکارانشان سرود میهنی کشورشان را می‌خوانند....

چندی پیش دریکی از بازیهای ایران و يك کشور یگانه
گواه پیروزی جوانان ورزشکارمان بودیم، در آن زمان بود که
یگانگی به راستی جلوه‌ی ویژه‌ی خود را بازیافت، همه‌ی باشندگان
ورزشگاه سدهزارتنی آریامهر يك آوا و هم آهنگ سرود
می‌خواندند و هرکس آنجا بود آشکارا خود را در دیگران و
دیگران را در خود می‌دید و کسی که از دور گوش به آوای
آنان می‌داد يك آوای نیرومند می‌شنید و بس ...

آیا این نمونه نمی‌تواند نشانی گویا و زنده برای یگانگی
باشد؟

آن زمان که در رهگذر زندگی دیدگاهی به یگانگی
رسیدیم می‌بایست به راستی از آن پاسداری کنیم و از گزندش
دور داریم و گرنه دیر یا زود آنرا از دست خواهیم داد

توانایی نيك :

بی‌گمان باید پذیرای این نکته باشیم که :
«هیچ نیرویی در جهان بالاتر از نیروی اندیشه نیست»

اگر امروز از نیروی هسته‌ای بنام بالاترین نیرو یاد می‌کنیم می‌بایست به یادآوریم که این نیرو تا چندین سال پیش درون بخشی ناچیز از یاخته‌یی بسر می‌برد. نیروی بزرگ و سازنده‌ی اندیشه بود که به شناخت آن نیروی گیتی‌ی (مادی) رسید و به کارش گرفت و شاید شناخت این نیرو در آغاز برای فراهم آوردن آسایش مردمان بوده است با اینهمه دیدیم آن زمان که توانایان جهان، توان کاربردش را یافتند چگونه از آن به راه ویرانگری بهره گرفتند!!

پس اگر نیروی اندیشه يك یا چندتن انگشت شمار می‌تواند بزرگترین نیروی جهانی را در دسترس مردمان گذارد بنابراین اگر همه‌ی نیروهای نهان و آشکار مردم سرزمینی با بهره‌گیری از دیدگاهی یگانه و هم‌آهنگ به یگانگی رسد چه نمی‌توان کرد!!؟ و ما این یگانگی را در رهگذر سرگذشت دیرپای شاهنشاهی کهنمان بارها و بارها دیده‌ایم

گونه‌های سه‌گانه‌ی

توانایی

مردم جهان را از دید توانایی می‌توان به سه گروه بخش کرد:

۱- ناتوانان

۲- توانایان

۳- توانایان نیک

۱ - ناتوانان

ناتوانان گروهی از مردمند که یا فرهنگی ندارند و یا از فرهنگ خود روی برگردانده دست نیاز به سوی این و آن دراز می کنند .

ناتوانان برای گذران زیست روزانه‌ی خود نیز ناچارند که تن به دریوزگی و گدایی دردهند و پستی‌ها و خواری‌ها به خود هموار سازند تا شکم گرسنه‌ی خود و فرزندان‌شان را سیر کنند !!!

۲ - توانایان

این گروه از مردم جهان یا خود به گونه‌ایی برخوردار از فرهنگ هستند و یا دست و دل باز از فرهنگ دیگران یاری گرفته به شناخت دلخواه رسیده‌اند !

تکدانگان این گروه جهان و همه‌ی هستی‌اش را از آن خود و دست بالا از آن مردم و کشورشان می‌دانند !!

خداوند گاران توانایان کار را به جایی رسانده‌اند که برای زیست خودشان پا بر مرده‌ی دیگران می‌گذارند ، از دسترنج دیگران برخوردار می‌شوند و شیرهی جان آنان را گرفته دست‌مایه‌ی پرورشی خود و مردم کشورشان می‌کنند !! آنان گویا توان اینرا هم دارند که جهان و مردم آنرا به دلخواه برای خود نگاه دارند و یا میان خود و دیگر توانایان بخش کنند !!

بهر روی این گروه تنها و تنها برای خود زیست دارند و اگر به گونه‌ایی زندگی رسیده باشند آنرا تنها و ویژه‌ی خود می‌دانند و بس !!!

۳- توانایان نیک

تکدانه مردمی در جهان یافت می‌شوند که راه توانایی را زود پشت سر گذاشته به توانایی نیک رسیده و سرفراز بدان شده‌اند که در آن پایگاه ایزدی به زندگی راستینی رسند .
توانایان نیک برای زندگی خود آرننگ (شعار) زیبایی دارند و آن این است :

«زندگی برای دیگران»

این گروه از مردم جهان توانایی خود را برای آزادی بخشی و سرانجام زندگی دادن به همه‌ی مردم به کار می‌برند .
اینان هستی جهان را پاسدارند نه تنها برای خود که دیگران را می‌خواهند تا از آن برخوردار شوند .

این گروه از مردم جهان هستند که دیدگاهی ویژه دارند که از آن به شاهنشاهی یاد می‌شود . شاهنشاهی آنان چون خورشید فروزان جهان و جهانیان را پرتوافشان است و هستی بخش و فروغی پی گیر دارد .. و این فرمان سرشتی ایرانی است که جلوه‌ی زیبایش را در دیدگاه (ایدئولوژی) او به بهترین گونه‌ایی می‌توان دید .

سازندگی :

اگر توانایان ، آنانکه خداوندان زور در جهان هستند بالاترین توان خود را در آن می‌بینند که جهان و مردمش را در چند دم و با یاری جنگ ابزارهای هسته‌ایی‌اش نابود کنند ، توانایان نیک بر این اندیشه‌اند که با بهره‌گیری از توان آشکار و نهانشان باید به سازندگی پردازند و شاهنشاهان در سراسر زندگی پرشکوه شاهنشاهی ایران اینگونه بوده‌اند .

از پدید آوردن پوشاك، جایگاه و خوراك‌های گوناگون گرفته تا پزشکی، آبیاری، بهره‌گیری از کانی‌ها (معادن) و از پایه‌گذاری زیست‌گروهی تا سامانگری جهان همه و همه پدیده‌هایی است پرشکوه از شاهنشاهی اهورایی و یزدانی ایران که ما پرتوهایی از آنرا پیش از این یاد کرده‌ایم. پرتوهای زیبایی که مانده‌های باستانی ما در ایران و دیگر کشورها هنوز گواه زندگی زیبا و شکوهمند آن است....

و بهر روی می‌توان گفت:

«نامی بزرگ و جاوید برایشان برجای گذاشت»
از جاویدی نام آوردیم.

مگر نه اینکه جاویدی و بی‌مرگی از ویژگیهای ایزد یکتاست؟ پس چگونه شدنی است که کسانی نیز بدین پایگاه سرفراز در آیند؟!

به سخن پیر پرارج فرهنگ پارسی، مولوی گوش دهید
که گفته است:

«بار دیگر از ملك پران شوم
آنچه اندر وهم ناید، آن شوم»
و یا آنکه:

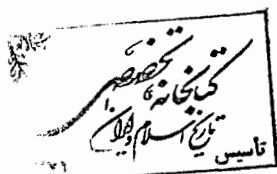
«به خدا، تو خود خدایی
اگر اندکی خود آیی»

از سوی دیگر به واژه‌ی کهن «خدایگان» بنگرید که شاید بتوان آنرا برترین برنام (لقب) شاهنشاهان دانست راستی چرا نیاکانمان. شاهنشاهان را خدایگان گفته‌اند؟

پاسخ بدین پرسش را شاید بتوان اینگونه چکیده کرد:
در شاهنشاهان، با جایگزین بودن فر ایزدی، آنگونه

ویژگی دیده‌اند که از ویژگیهای ایزدی است .
 آفریدگاری ، پروردگاری ، جان‌پناهی ، سامانگری
 هستی‌پناهی ، دادگری و پیشوایی همه و همه ویژگیهایی است که
 در توانایان نیک یا شاهنشاهان ایران به خوبی دیده می‌شود .
 همین ویژگیهاست که آنان را در خور برنامی چون «خداایگان»
 کرده است .

ما هم اکنون از کهن شهریاران ، شاهان و شاهنشاهان
 پیشدادی، کیانی ، مادی ، هخامنشی ، پارتی و ساسانی گاه آنگونه
 یادهایی زیبا و پرشکوه به یاد داریم که هرگز فراموش نمی‌شود.
 همین یادهاست که آنان را به جاویدی و بی‌پایانی و سرانجام
 بی‌مرگی رسانده است که به راستی زنده‌ی جاویدند هنوز
 آوای جانبخش کوروش به آزادگان جهان جان تازه‌ای می‌بخشد
 آوایی که فرمان آزادی مردمان را همراه دارد ، آوایی که او را
 جاوید نگاه داشته است ...



شاهنشاهی دیدگاه ایرانی است

سرانجام بدین داوری می‌رسیم که :
 «شاهنشاهی دیدگاه ایرانی است»

از این دیدگاه است که می‌توان به توانایی نیک رسید و
 فرجام کار اینکه زندگی یافت ، آنگونه زندگی که به جاویدانگی
 می‌گراید و رهروان راه مردمی را به جاویدی می‌رساند
 اینک به بررسی ویژگیهای شاهنشاه از دید ایرانی
 پردازیم زیرا که از دیدگاه فرهنگ ایران ، شاهنشاه نماد دیدگاه
 ایرانی است .

ویژگیهای شاهنشاه از دیدگاه فرهنگ ایران

آفریدگاری ، پروردگاری ، جانپناهی ، سامانگری ،
هستیپناهی ، دادگری و سرانجام پیشوایی از ویژگیهای شاهنشاه ،
فرمانروا و یا توانای نیک است .
اینک به چکیده ای از گزارش هریک از ویژگیهای شاهنشاه
از دیدگاه ایرانی می پردازیم :

۱ - آفریدگاری

شاهنشاه یا فرمانروا ، برخوردار از فر ایزدی است ، پس بابت بهره گیری از فریزدانی است که به آفریدگاریها می پردازد . اگر آفریدگاری را ویژه ی شاهنشاه یا فرمانروا می دانیم براین اندیشه نیستیم که او می تواند آنگونه به آفرینش پردازد که یزدان پاک پرداخته است ، نه او درپناه فر ایزدی است که به شناسایی ها پرداخته ، به شناخت می رسد و در پناه این شناخت است که دست به آفریدگاریهای گوناگون می زند . آفریدگاری های شاهنشاهی در بستگی با تن و روان مردم است .

اگر برای نخستین بار در رهگذر زندگی مردمان بهره گیری از پوست جانوران را برای آماده کردن ابزار پوششی مردمان می بینیم آنرا گونه یی آفریدگاری می شناسیم که از آن کیومرث دانسته اند .

اگر برای نخستین بار مردمان بافندگی آغاز کرده اند سرگذشت کهن جهان آنرا از آن جمشید می داند .

اگر می بینیم که مردمان غارنشین به دشت ها روی می آورند و ساختمان ها برپا می شود به روزگاری باز می گردد که تهمورس فرمانرواست و اوست که فرمان ساختمان می دهد .

اگر مردمان دل سوی باوری پیدا می کنند و روانشان را آرامش می دهند ، این آرامش در پناه آفریدگاری کیومرث و سپس هوشنگ فراهم می گردد که دین به مردم نشان دادند و دیدگاهی که سراسر شرم و داد و مهر بود .

۲- پروردگاری

در زبان کنونی پروردگار را برابر واژه‌ی یزدان می‌دانیم با اینهمه ، باید باز گردیم به ریشه‌ی این واژه که از پرورش آمده است .

پروردگاری یکی از ویژگیهای شاهنشاه یا فرمانرواست. پرورش مردمان و جانوران و رام کردن آنان آیامی‌تواند خود گونه‌ایی پروردگاری به شمار آید .

شاهنشاهان ایران همواره مردمی بوده‌اند توانای نیک که در کار پرورش هرگز دمی فروگذار نبوده‌اند و زمان را آسوده نگذرانده‌اند زیرا به این اندیشه‌اند که از زمان باید بالاترین بهره را بگیرند و گرفته‌اند .

کار پرورش مردمان به گونه‌ایکه راه رسایی (تکامل) پیش گیرند یکی از خواست‌های شاهنشاهی است که به بهترین گونه‌ایی به فرجام رسیده است .

پرورش جانوران چون اسب ، مرغ ، جانوران پوستی و خوش‌آهنگ هر کدام را از یکی از شاهنشاهان ایرانی می‌دانند.

۳- جان پناهی

فرهنگ ایران و آفریدگاران‌ش شاهنشاه را جان‌پناه می‌دانند .

به گزارش زندگی شاهنشاه کیخسرو در شاهنامه فردوسی بنگریم و آنجا که سرگذشت شورانگیز بیژن و منیژه آغاز می‌شود و به سخنان پیرارج کیخسرو گوش دهیم که چگونه جان‌پناهی در آن جلوه‌ایی زیبا و آشکار دارد .

۴ - سامانگری

سامان و بستگی یکی از نشانه‌های زندگی است. این نشان زیبا و سازنده، یکی از ویژگیهای شاهنشاهی است و آشکارا می‌بینیم که شاهنشاهان بهترین سامانگران جهانند زیرا توانسته‌اند در رهگذر زندگی‌شان به کارها آنگونه سروسامانی دهند که گاه مرزی برایش شناخته نمی‌شود و دوست و دشمن در برابرش به کرنش می‌ایستند.... سخن و نوشته‌های بیگانگان گواه من است که چگونه همان بیگانگان به بزرگداشت سامانگری‌های شاهنشاهان ایرانی پرداخته‌اند.

از جمشید، شاهنشاه پیشدادی گرفته که برای سامان دادن به کارهای گوناگون مردم را در چهار گروه با خویشکاری (وظیفه)‌های روشن و آشکار گروه‌بندی کرد. تا داریوش که از او به شاهنشاهی سامانگر باید یاد کنیم هر کدام به گونه‌ای به بازتاب این ویژگی شاهنشاهی پرداخته‌اند و سرگذشت زندگی و کارنامه‌ی ایشان نشاندهنده‌ی کوشش‌های سازنده‌ی آنان است.

۵ - هستی پناهی

هستی از دید فرهنگ ایران در دو بخش آشکار و پنهان گرد آمده است.

بخش آشکار هستی از چنان چیزهایی فراهم شده که به گونه‌ای با چشم دیده می‌شود و بهر روی می‌شود آنرا با زر و سیم سنجید.

بخش پنهان هستی از اندیشه، زمان و نیرو فراهم شده است و به گمان من هستی بی‌چون و چرا همان هستی پنهان است زیرا هستی آشکار هم در پناه همان هستی پنهان به دست می‌آید و یا شناخته می‌شود.

اگر به چشم انداز زندگی شاهنشاهان ایرانی بنگریم
می بینیم که چگونه هر کدام از آنان هستی پناه هستند و به پاسداری
از هستی آشکار و نهان مردم و کشور سرفراز می باشند

به زندگینامه‌ی فریدون نگاه می کنیم که با چه از
خود گذشتگی در پناه فرزندان و به یاری و کمک مردمان
آزاده‌هاگ هستی برپادده را از میان برداشت و هستی پناهی اش
را به بهترین گونه‌ایی به فرجام رساند .

هستی آشکار را نیز شاهنشاهان پناه گاه و پاسدارند .
در اینجاست که رزمندگی آنان را باید گواه آورد . این
رزمندگی نیز دوسوی دارد یکی نهان و دیگری آشکار که از آن
به رزم یا جنگ درون و برون نیز می توان یاد کرد .

گاه در رهگذر سرگذشت راستین سرزمین و مردمان
می بینیم که تنی چند از شاهنشاهان ما در نبرد درون شکست
خورده اند ، این شکست است که به گرفتن فرزندان از آنان
انجامیده و گواهی بر گرفتن فرزند از جمشید است زیرا
می توان گفت او همانگونه که در نبرد برون پیروزی هایی
چشمگیر داشت نتوانست هم آهنگ با آن در نبرد درونی پیروز
شود از اینروستکه خودخواهی بر او چیره شده در نبرد درونی
یا نبرد با خود شکست خورد و فرزندان از او گرفته شد و سرانجام
دچار آژی دهاک گردید .

ما جلوه زیبای نبرد درون را در زندگی کوروش می بینیم .
اگر به سرگذشت پان ته آ ، زیبای شوش بنگریم گواه آن خواهیم
بود که کوروش توانست برخود آنگونه چیره شود که مرزی
برایش شناخته نمی شود . یا آن هنگام که کوروش با گبریاس
رو در روست می تواند از بزرگترین آزمونها سرفراز بیرون آید

وبه گفته‌ی خودش از خانه‌ی گبر یاس بهترین ارمغانها را باخود برد و آن نام بلند و پر آوازه‌ای است که پس از نبرد درون به دست آورد.

در زندگینامه و کارنامه‌ی اردشیر پاپکان، پایه‌گذار شاهنشاهی ساسانیان به خوبی با این نبرد رویارویم زیرا او برای رسیدن به شاهنشاهی نخست به نبرد درون پرداخته در آن پیروز شده سپس به نبرد برون دست می‌زند و تاج را از میان دوشیر درنده برداشته بر سر می‌گذارد.

۶- دادگری

داد یکی از پایه‌های شاهنشاهی است. اگر ما در این نوشته دادگری را یکی از ویژگیهای شاهنشاهی دانسته‌ایم و شاهنشاه را دادگر بنا بر این به جلوه دادن یکی از پایه‌های استوار و راستین شاهنشاهی پرداخته‌ایم.

بیهوده نیست که یکی از بالاترین برنام شاهنشاهان خدایگان است زیرا، یکی از ویژگیهای ایزدی را دادگری می‌دانیم و نیاکانمان از سدویک نام یزدان چندین نام را ویژه داد و دادگری شناخته‌اند و به جاست که پیشینیان نیز دادگر را یکی از برنام‌های شایسته‌ی شاهنشاهان دانسته‌اند.

۷- پیشوایی

شاهنشاه پیشوای نهان و آشکار مردم است زیرا بنا به گفته‌ی فردوسی، شاهی و پیامبری چون دونگین دریک انگشتی است.

شاهنشاه توانای نیک است ، این توانایی است که پیشوایی
و رهبریش را شدنی کرده و او را پیشوا ساخته است . مردم ما از
دیرباز تاکنون همواره به فرمان یگانه پرستی اشان دل سوی
شاهنشاه دارند و به گفته ی یگانگان :

«يك شاهنشاه در ایران تنها يك فرمانروای کشور نیست.»

«نخست يك آموزگار ، پیشوا ، و دوست مردم است ...»

از اینروست که ایرانی با باوری بی چون و چرا پذیرای
پیشوایی شاهنشاه خودست زیرا دل سوی او ، اندیشه ، کردار
ورفتارش دارد ، چون پذیرفته است که او نیز آرنگی جز
«زندگی برای دیگران» ندارد ...

پایان بخش نخستین

۲۵۳۶

